

چاپ دوم



سلسله الصدق

حکم شرعی در مورد

عساکر حکومت‌های طاغوتی ومدافعين قوانین وضعی

Download from: aghalibrary.com

مؤلف: الشیخ عاصم ابو محمد المقدسی (فك الله أسره)
مترجم: استاد شهید احمد ظاهر ((اسلمیار)) رحمه الله

مشخصات کتاب

نام کتاب: حکم شرعی در مورد

عساکر حکومت‌های طاغوتی

و مدافعین قوانین وضعی

مؤلف: الشیخ عاصم ابو محمد المقدسی (فک الله أسره)

مترجم: استاد شهید احمد ظاهر (اسلمیار) رحمه الله

سال چاپ: ۱۴۳۴ هجری قمری، ۱۳۹۲ هجری شمسی

نوبت چاپ: دوم

تیراژ: یک هزار



ناشر: اداره نشراتی دار الصدق

با چاپ و نشر این کتاب در جنگ علیه صلیبی‌ها خود

را سهمیم سازید.

فهرست

- پیشگفتار..... 1
- مقدمه مؤلف (چاپ اول)..... 7
- مقدمه مؤلف (چاپ دوم)..... 11
- شبهات مدافعان طاغوت..... 15
- شبهه اول: کافر ندانستن حکمروایانی که به غیر ما أنزل الله (احکام غیر شرعی) حکم می کنند بلکه کفر آنان کفر دون کفر است:..... 16
- اول: شهادت لا اله الا الله دو رکن اصلی دارد که یکی بدون دیگری کافی و بسنده نیست..... 18
- دوم: این طاغوت ها از باب استهزاء به دین الله ﷺ و شریعت او تعالی نیز کافر می گردند..... 21
- سوم: و این طاغوت ها از باب موالات (دوستی) شان با مشرکان و پیشینیانی و همکاری آنان علیه مسلمانان نیز کافر میگردند:..... 22
- چهارم: به سبب اینکه حاکمان وقت دموکراسی را دینی بجز از دین الله ﷺ برگزیده اند، کافر می شوند:..... 24
- پنجم: آنان به سبب مساوی دانستن معبودان متفرق شان با الله ﷺ یگانه قهار، نیز کافر می شوند:..... 27
- ششم: آنان به سبب تشریح (تقنین یا قانون سازی) کافر می شوند:..... 29

- 39 شبهه دوم: آنان کلمه لا اله الا الله را میخوانند.....
- 40 در پاسخ این شبهات باید گفت که:.....
- 56 شبهه سوم: آنان نماز می خوانند و روزه می گیرند.....
- 66 شبهه چهارم: کسی که مسلمانی را تکفیر کرد، کافر گردید.....
- 72 شبهه پنجم: عذر به جهل.....
- 73 اول- دلایل آشکار که دلالت بر وحدانیت الله ﷻ می کند:.....
- 74 دوم: تعهدی که الله ﷻ از بنی آدم گرفت:.....
- سوم: الله ﷻ مردم را بر «فطرت» آفرید و آن را در قلب بندگان جابجا
- 75 ساخت:.....
- 75 چهارم: بخاطر تحقق این هدف بسا عظیم الله ﷻ پیامبران را فرستاد:.....
- 76 پنجم: الله ﷻ کتابها را فرستاد:.....
- 88 شبهه ششم: اجبار، رزق و مصلحت.....
- 92 اما از سوی دیگر دعوی اجبار در اینجا مردود است:.....
- 99 خاتمه.....

به نام الله عزوجل

پیشگفتار

موضوع حکم عساکر، پولیس، و کارمندان حکومت های اشغالی دست نشانده و طاغوتی از مهمترین و گرمترین موضوعات روز است، ولی با وجود اهمیت این موضوع قبل از کتاب بدست داشته هیچ مرجعی در دست نبود تا حکم قطعی و حقیقت این قضیه را روشن سازد. آنانیکه آنسوی صف و در پهلوی حکومت های طاغوتی قرار دارند همیشه در سعی و تلاش بودند تا این همکاری را به بهانه های مختلف و دلایل عجیب و غریب مشروعیت بخشند، چنانچه مخالفین آنان در صف جهاد اگرچه در کفر نظام هیچ شکی نداشتند اما همیشه در بیان حکم کارمندان و همکاران آنان دچار مشکل بودند.

اینک کتاب بدست داشته تان که اصل آن عربی بوده و به زبان دری ترجمه گردیده است این ابهام و مشکل را با براهین قاطع حل نموده است و حکم همه طبقه های همکاران حکومت های ذکر شده را آنچنان با تفصیل بیان داشته است که جای شک و تردیدی در آن باقی نمانده است.

این کتاب بر علاوه اینکه اولین و واضحترین کتاب درینمورد میباشد دارای خصوصیات و ویژگیهای دیگری نیز میباشد که از آنجمله میتوان به مسایل آتی اشاره کرد: اولین ویژگی آن اینست

که این کتاب در دفاتر آرام ده، آسوده وبا استفاده از وسایل جدید تکنالوژی همچو کمپیوتر وانترنت نوشته نشده است، و چنانچه شهید عبد الله عزام رحمه الله می فرماید: نه در مجلسی نوشته شده است که در یکی از هوتل های مزین شهر برپا شده باشد و آغاز آن به نوشابه های اسرائیلی و آخر آن با خوردن کباب وانواع مختلف غذاهای داخلی وخارجی پایان یافته باشد، ودر لحظات اندک اخیر سخنی چند دربارهٔ جهاد، حکومت اسلامی وپیروی از نظام های طاغوتی گفته شده باشد، بلکه این کتاب را مجاهد اسیر در عقب سلول های زندان بدون استفاده از وسایل مدرن به رشتهٔ تحریر در آورده و دانشمند بزرگواری که در صف هجرت و جهاد قرار داشت و در راه الله ﷺ شهید شد آنرا ترجمه کرده است. این کتاب را مجاهد اسیر شیخ ابو محمد مقدسی نوشته وشهید - باذن الله ﷺ - استاد احمد ظاهر (اسلمیار) ترجمه کرده است.

یکی از ویژگیهای دیگر این کتاب اینست که مؤلف و مترجم هر دو در مدینهٔ منوره علم دین را فرا گرفتند، واز اساتیدی فرا گرفتند که بیشترین آنان اگرچه خودرا منسوب به سلفیت وسلف صالح میدانند اما حقیقت آنچه را سلف بیان کرده بودند درک نکرده اند. آن اساتیدی که خود توحید ووحدانیت را وسیلهٔ کسب روزی وشهرت ساختند، حکمروایان طاغوتی را با اشکال مختلف آن پیروی وعبادت کردند، آنان را ولی الأمر وواجب الاطاعت دانستند، بلکه مخالفت آنان را بغاوت وخروج توصیف کردند ولی مسلمانان

ومجاهدین را به مجرد ظاهر شدن مخالفت کوچک فرعی متصف به شرک و کفر کردند.

اما این دو مجاهد اسیر و شهید راه اصلی سلف صالح را پیموده، حقیقت دین شانرا درک کردند و پرچم بغاوت را در مقابل آن عده از منتسبین به سلف بالا کردند که در دربار شاهان طاغوتی نشسته و خود را پیروان سنت محمدی ﷺ و متولیان دین دانستند.

از سوی دیگر چون این کتاب به زبان دری و برای افغانان ترجمه گردیده است خارج از موضوع نمی بینم که برداشت آن‌عده از منتسبین به علم را نیز در اینجا ذکر کنم که در صف حکومت دست نشانده امریکایی و صلیبی قرار گرفته و با دلایل پوچ و بی مفهوم شان میخواهند با عقیده و دین مردم بازی کنند، خود در مقابل دالر فتوا میدهند اما آخرت مردم عام را بدون دست مزد اندکی به باد فنا می دهند. این همان قشر عالم نمایی است که در زمان جهاد علیه شوروی و حکومت های کمونستی وقت نه تنها آن حکومت ها را تکفیر میکردند بلکه حتی محافظین و اجیران مکاتب را در کابل واجب القتل میدانستند. آنان نه تنها فتوای کفر و مباح بودن خون مامورین آن حکومت ها را داده بودند بلکه پدران و برادران آنانرا که در صف هجرت و جهاد بودند یا به جرم اینکه پسران و برادران شان در کابل زندگی میکردند به قتل رسانیدند و یا هم به آنان به نگاه شک و جاسوسی دیدند.

آنگاه عساکر بیچاره، آنانیکه از روی سرک‌ها و کوچ‌ها به موترهای عسکری انداخته شده و مستقیماً به جبهات جنگ برده میشدند حکم جداگانه‌ی نداشتند، آن عده از کسانیکه بخاطر کسب روزی و مزدوری به بیرون از خانه بر می آمدند ولی در تلاشی‌ها دستگیر و به جنگ سوق داده میشدند، اطفال و خانم‌های شان تا ماهها درباره‌ی آنان نمی دانستند، سپس کشته و زخمی میشدند، یا اسیر میگرددند، و یا هم بعد از ماهها به خانه بر می گشتند، آنهمه مباح‌الدم بلکه واجب‌القتل بودند، اما امروز آنانیکه داوطلبانه و در مقابل دالر روزها در قطارها انتظار می کشند، فوراً آنها را خانه‌پری و تصدیق میکنند، ضمانت‌ها تقدیم میکنند، تمرین‌های عسکری می بینند، و گاهی برای تربیه به خارج برده میشوند، و بالاخره فکر صلیبی و ضد اسلامی تزریق میشوند، و در مقابل مسلمانان قرار گرفته و مخلصانه در دفاع از صلیب و نظام آن می جنگند و به وظیفه‌ی خود چپ‌عسکر باشند یا پولیس و یا هم کارمند استخبارات افتخار میکنند، بلکه آنچنان خدمت میکنند که گویا فریضه‌ی از فرایض الهی را انجام میدهند، اینها همه گاهی مجبور، گاهی مکره، و گاهی هم جاهل و نادان تلقی میگردند و حکم هم‌زمان صلیبی شان برایشان داده نمیشود.

دیروز مامور حکومت کمونستی کافر بود، اما امروز وزیر، والی، رئیس، وکیل پارلمان، قاضی و غیره در حکومتی که اساس آنرا بیشتر از چهل کشور صلیبی گذاشته و هدف آن ریشه کن کردن

اسلام و مسلمانان است، شب و روز در جنگ با مجاهدین و مسلمانان قرار دارد، نه طفل از شر آن در امان باقی مانده است و نه زن و نه هم مرد کهن سال، چنانچه نه مسجد در امن است و نه مدرسه و نه قرآن، اما باز هم ملاهای ابلیس صفت با ریش‌های سفید و دراز خود که نشانه از نفاق آنان می‌باشد با لباس‌های به تن داشته خود در چشم مردم داخل شده و آیات قرآنی و احادیث نبوی ﷺ را تأویل و تحریف می‌نمایند، و این عمل زشت، غیر شرعی و حتی غیر اخلاقی خود را وجیبه دینی توصیف میکنند، بر منبر مساجد بالا شده و از آن جای مقدس مردم را به آن دعوت میکنند، در صف صلیب قرار گرفته و آنرا دعوت می‌نامند، و بدتر از همه اینکه تا کنون خود را مجاهد نیز خطاب میکنند.

این کتاب به همین هدف نوشته و ترجمه شده است تا این‌عده از خود فروختگان نه تنها اینکه بعد از این با دین و عقیده خود بازی نکنند بلکه خوف الله ﷻ را در دل‌های خویش راه داده و از گمراه ساختن عوام الناس و کشانیدن آنان بسوی شعله‌های جهنم باز آیند. از سوی دیگر مردم عام نیز باید دیگر فریب این عده از علمای سوء را نخورند، و قبل از اینکه در روز آخرت چنانچه قرآن کریم می‌فرماید ملامتی را بر یکدیگر بیاندازند از آنان اظهار بیزاری کرده به آنان نفرین بفرستند. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾ ﴿۳۳﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا

تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسْرَتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ

بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿١٦٧﴾ [البقرة: ١٦٦-١٦٧].

ترجمه: «هنگامی که پیروی شدگان از پیروان بیزار شوند و عذاب را ببینند و پیوندها در حق آنان گسسته شود، و پیروان گویند: ای کاش ما بازگشتی داشتیم، تا همانگونه که آنان از ما بیزاری جستند از آنان بیزاری جوییم. الله ﷻ به اینطور کردارهایشان را (مایه) دریغ و درد به آنان می‌نمایاند و آنان از آتش بیرون آینده نیستند».

وما علینا إلا البلاغ

موفق افغان ۸ محرم الحرام ۱۴۳۴هـ.

مقدمه مؤلف (چاپ اول)

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله ومن والاه.

این کتاب از جمله کتاب‌هایی است که آنرا در زندان سواقه (اردن) در سال ۱۴۱۶ هجری در رد مشهورترین شبهات مدافعان عساکر، کارمندان و مامورین حکومت‌ها و انصار قوانین نوشته بودم. آنگاه که به فضل الله ﷺ دعوت ما در زندان و خارج از آن گسترش یافت و در نتیجه آن چشمان مسلمانان و یکتاپرستان روشن گردید و در مقابل چشمان ملحدان و مزدوران آنان تاریک گردید. در این هنگام گروهی از فریب‌خوردگان و یا خودفروختگان به دفاع از عساکر و مامورین طاغوت (حکومت‌ها) برخاستند و مردم را از تکفیر عساکر و جهاد علیه آنان بازداشتند، و تعدادی از شبهات را زمزمه می‌کردند، و بدینگونه تلاش میکردند مردم را با این شبهات از دعوت بسوی اسلام بازدارند و کفر عساکر و کارمندان طاغوت‌ها را تایید نمایند! در این هنگام اقدام به نوشتن این کتاب کردم، و اسلوب آسانی را که مناسب این مقام است اختیار داشتم تا رد بر آنها و شبهات‌شان را ساده و آسان بگردانم.

علاوه بر آن در نظر گرفته شد تا این کتاب برای برادران ما که تازه به این دعوت مبارک رو آورده‌اند آسان باشد. به فضل الله ﷺ این هدف تحقق یافت، تا آنکه عده‌یی که از این کتاب استفاده

کرده بودند توانستند تا مدافعانی را جواب دندان شکن دهند که افتخار داشتند فارغان دانشکده های شرعیات و غیره اند. و این مصداق سخن علمایی است که میگفتند: شاید دشمنان اسلام را علوم زیادی باشد، چنانچه الله ﷻ می فرماید:

﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾ [غافر: ۸۳].

ترجمه: «پس چون پیامبران شان با معجزه‌ها بسوی آنان آمدند، به دانشی که نزد خود داشتند، شاد شدند و آنچه که آن را به تمسخر می گرفتند، آنان را فرو گرفت».

اما وجیبهٔ مسلمان است تا آنچه از دین را بیاموزد که همچو اسلحه با وی باشد و با آن به مقابله و رویارویی با این شیاطین بپردازد، و سپس خوف و اندوهی نداشته باشد زیرا:

﴿إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ [النساء: ۷۶].

ترجمه: «بی گمان که ترفند شیطان خیلی ضعیف است».

انسان بیسواد اما مسلمان و یکتا پرست، هزارها عالم گمراه را شکست می دهد، چنانچه الله ﷻ می فرماید:

﴿وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾ [سورة الصافات: ۱۷۳].

ترجمه: «قطعا که سربازان ما غالب اند».

پس لشکر الله ﷻ به برهان و زبان غالب است چنانچه به شمشیر چیره و پیروز است.

برادران ما در زندان در آن هنگام این اوراق را کاپی کردند و در میان زندانیان که از گروه های فکری گوناگونی بودند نشر کردند و ما نیز نسخه های این کتاب را بر برخ زیادی از افراد پولیس، سربازان و افسران توزیع کردیم و آنان را به بیزاری از شرک، قانون اساسی و کفر طاغوت ها دعوت دادیم. اکثر آنها به همین شبهات ذکر شده در این کتاب پناه می بردند.

در نوشتن این کتاب بر ذهن و حافظه ام اعتماد کرده بودم، چون کتابهایی که مصادر نوشتن را تشکیل میدهند در زندان موجود نبود. سپس هنگامی که از زندان رها شدم مشاهده کردم که این کتاب در انترنت نشر شده است و برخ زیادی از جوانان آن را به دلیل اختصار و آسانی دست به دست می نمایند. با اینکه این کتاب از اشتباهات طباعتی و کمبودی ها شاکی بود اما این امر من را واداشت تا نسخه چاپی آنرا که برخی از برادران گرامی ما آن را به چاپ رسانیده بودند واز خلل و کمبودی ها تا جایی خالی بود مراجعه کنم و آماده چاپ سازم.

﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ [هود: ۸۸].

ترجمه: «و توفیقم جز به (فضل) الله ﷻ نیست. بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم».

از الله ﷻ مسألت دارم كه اين كتاب باعث نفع بندگان او تعالى گردد، و ما را ثابت قدم نگهدارد، و بر نصرت دين و نگهبانى شريعت الهى يارى دهد، و در دفاع از حرماش ما را استعمال نمايد و از ما قبول كند، بى گمان كه او خيلى شنوا ودانا است.

وصلى الله وسلم على نبيه محمد وعلى آله وصحبه أجمعين

صفر / ۱۴۲۰ هـ

مقدمه مؤلف (چاپ دوم)

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خاتم الأنبياء والمرسلين.
 اين كتاب شامل شبهاتى است كه هميشه مى شنيديم كه توسط
 عده زيادى از مدافعان سربازان طاغوت ها و معتقدين قانون زمزمه
 مى گردد، تا اينكه سربازان شرک؛ آنانيكه از دين بجز نام آن چيز
 ديگرى را نميدانند با استفاده از اين شبهات به مناقشه مسلمانان
 پرداختند، و با آنها جدال كردند، تا بدينوسيله بتوانند شرک و باطل
 خویش و يارى دادن طاغوت را مشروع جلوه دهند. در حاليكه
 الله ﷻ به نخستين چيزى كه انسان را امر ونهى نموده است همانا
 اجتناب از عبادت طاغوت و كفر ورزیدن به آن است.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾

ترجمه: «ما در هر امتى رسولى را فرستاديم كه الله ﷻ را عبادت كنيد
 و از (عبادت) طاغوت اجتناب نماييد». [النحل: ۳۶].

﴿يُرِيدُونَ أَنِ يَتَّخِذُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾

ترجمه: «مى خواهند كه به طاغوت فيصله نمايند در حاليكه امر
 كرده شدند كه به آن كفر ورزند». [النساء: ۶۰].

و ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾ [البقرة: ۵۹].

ترجمه: «پس تبديل كردند كسانى كه ستم نمودند، سخنى را كه
 براى شان گفته شده بود».

اين در حاليست كه آنان مكلف بودند تا به اين طاغوت ها (حكمرويان وقوانين آنان) كفر ورزند اما آنان به نگهبانى آن پرداختند و از آن حمايت كردند و در دفاع و حمايت از آن به جدال برخاستند و سربازان آماده باش واكنش سريع و نگهبانان مخلص طاغوت گرديدند، بلكه براى آن خود را قربان و در راه آن وقت و عمر خويش را ضايع كردند.

هنگامى كه عده يى از آنها را به اسلام، وحدانيت و بيزارى از شرك دعوت مى كرديم به شبهاتى با ما به مجادله مى پرداختند كه آنرا از شيطان هاى انسى و جنى آموخته بودند، تا حق را به باطل و نور را به تاريكى بپوشانند.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ﴾ [الأنعام: ۱۱۲].

ترجمه: « و همينطور براى هر پيامبرى دشمنى قرار داديم كه شيطانهاى انس و جنّ اند. برخى از آنان سخن به ظاهر آراسته را براى فريب به برخى (ديگر) القا مى كنند. و اگر پروردگار تو مى خواست، اين كار را نمى كردند، پس آنان را با افترايشان واگذار.»

الله ﷻ در اين آيت كريمه بيان مى دارد كه قلب هاى كسانى كه به آخرت ايمان ندارند به آرايش هاى شيطان كه عبارت از بافتن

شبهات است، میل می‌کند و به این شبهات راضی می‌گردند تا باطل‌شان را پینه‌زند، شرک خویش را بیوشانند و مرتکب جرم بزرگی شوند. **الله** ﷻ در آیت دیگری می‌فرماید:

﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَوُا خِلَالَكُمْ

يَبْعُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾

ترجمه: «اگر همراه با شما بیرون می‌آمدند، در (حق) شما جز فساد نمی‌افزودند و فتنه جویان در (حق) شما، به میان (صفوف) تان می‌تاختند و در (میان) شما شنوندگانی دارند و **الله** ﷻ به (حال) ستمکاران داناست». [التوبة: ۴۷].

الله ﷻ در این آیت بیان می‌دارد که در داخل صف‌های مسلمانان کسانی وجود دارند که به تخریب (بازداشتن مردم از جهاد و نصرت مجاهدین) منافقان و شبهات مرجفان (کسانی که می‌خواهند در بین مردم خوف و هراس را نشر نمایند) گوش می‌دهند. اینهمه سبب شد که در این کتاب مشهورترین شبهات آن‌ها را مختصر نمایم تا مناسب هر زمان و مکان باشد و بر آن رد نمودیم تا سربازان طاغوت و مدافعان آنها و کسان دیگری که از این نوع شبهات متأثر گردیده‌اند این کتاب را مطالعه نموده و حقیقت را درک کنند. اینگونه حقیقت را شاعری چنین تصویر می‌نماید: «شبهاتی که مانند شیشه‌های شکسته می‌ریزند و گمان می‌کنی که همه حق‌اند در حالیکه شکسته و ریخته‌اند». از **الله** ﷻ

خواهانم كه با اين كتاب گوشه‌هاى ناشنوا، چشمان نابينا و قلب هاى
مهرشده را بگشايد او ناصر و قادر بر اين است، بهترين مولا و
بهترين نصرت دهنده است.

ابو محمد المقدسى

زنداد سواقه

ربيع الاول / ١٤١٦

از هجرت مصطفى عليه الصلاة والسلام

شبهات مدافعان طاغوت

در اين كتاب به مناقشه مشهورترين شبهات آنها مى پردازيم
كه قرار ذيل اند:

۱- كافر ندانستن حكمروايانى كه به غير ما أنزل الله
(احكام غير شرعى) حكم مى كنند و اينكه كفر آنان كفر دون
كفر است.

۲- عساكر و كارمندان طاغوت كلمه لا اله الا الله مى خوانند.

۳- آنان نماز مى خوانند و روزه مى گيرند.

۴- كسى كه مسلمانى را تكفير كرد، كافر گرديد.

۵- عارضه عذر به جهل (به جهل معذور اند و حكم را
نميدانند).

۶- اكراه، استضعاف، طلب رزق و مصلحت.

شبهه اول: کافر ندانستن حکمروایانی که به غیر
ما أنزل الله (احکام غیر شرعی) حکم می کنند بلکه
کفر آنان کفر دون کفر است:

مدافعان عساکر و کارمندان حکومت ها با این اصل مخالفت
خود را ظاهر میکنند که بر اساس آن همکاران حکمروایان مانند
کارمندان استخبارات، سربازان و دیگران تکفیر می شوند. آنان معتقد
اند که کفر این حکومت ها، چنانچه ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده اند، کفر دون کفر است (یعنی خارج کننده از دین نیست).
پس هر فرعی که بر تکفیر حاکمان (به این گمان که کفر آنها کفر
اکبر است) بناء گردد نزد آنان درست نیست.

ما در جواب می گوئیم:

مسائل اندکی اند که مردم در آن اختلاف ندارند، مگر این به این
معنا نیست که از این چنین مسایل چشم پوشی گردد و حق در آن
شناخته نشود، چون هر اختلاف مدار اعتبار نبوده، و حق یکی است
و بشمار نمی باشد، الله ﷻ می فرماید:

﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ [یونس-۳۲].

ترجمه: « و پس از حقّ جز گمراهی (دیگر) چیست؟!»، و می

فرماید:

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء:۸۲].

ترجمه: «اگر (این کتاب) از نزد غیر الله ﷻ می بود حتما در آن اختلاف زیادی را می یابیدند».

بنابر این علماء می گویند که اختلاف تنوع محتمل است چون این اختلاف در فروع، ناشی از اختلاف در صحت و بیماری دلیل، عدم فهم آن و یا اسباب دیگری مانند اینها است. اما اختلاف تضاد به ویژه در اصول دین مانند شرک و توحید، ایمان و کفر جواز ندارد، بلکه برای کسی جایز نیست که به آن راضی گردد، یا آن را بپذیرد، یا وسیله و عذری در زمینه موالات (دوستی) با مرتدین و اهل شرک یا همکاری با آنان و یا مودت و محبت شان بگرداند. این ها مسایلی اند که باید در مورد آن فیصله صورت گیرد و حق ثابت شود، زیرا محکمترین دستاویز ایمان بر آن برپا می شود. الله ﷻ ما را بیهوده و عبث نیافریده است،

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾

ترجمه: «آیا گمان می کنید که ما شما را عبث و بیهوده آفریدیم و شما بسوی ما باز نمی گردید». [المؤمنون: ۱۱۵].

و او سبحانه تعالی در کتاب خویش چیزی را بدون بیان فرو نگذاشته است، ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۳۸].

ترجمه: «ما در کتاب چیزی را فرو نگذاشتیم» خیری نیست مگر اینکه الله ﷻ ما را به آن رهنمایی و ترغیب نموده است، و شری نیست مگر اینکه ما را از آن آگاه و برحذر داشته است.

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ﴾ [الأنفال: ۴۲].

ترجمه: «تا هلاک شود به روشنائی و برهان کسی که هلاک گردید و زنده شود به روشنائی و برهان کسی که زنده گردید». و قضیة کفر حاکمان طاغوتی نزد کسی که دین خود را درک کرده و اسلام را شناخته است روشنتر از آفتاب در نیمه روز است.

اما کسی که به بیماری چشم دچار است نمی تواند این آفتاب تابناک را بنگرد، زیرا آن بیماری جلو بینایی انسان را می گیرد، پس جای شگفت و تعجب نیست. و هدف ما علاج این بیماری و دور ساختن این پرده از چشم ها با مرهم های اسلام و سرمه یی از دلایل قرآن و سنت است. اینکه گمان کردند طاغوت ها به دلیل سخن منسوب به ابن عباس رضی الله عنهما کافر نمی گردند و کفر ایشان (کفر دون کفر) است نه تنها پاسخ قطعی دارد آنان علاوه بر این بلکه از جهت های زیاد دیگری نیز کافر می گردند.

اول: شهادت لا اله الا الله دو رکن اصلی دارد که یکی بدون دیگری کافی و بسنده نیست.

شرط پذیرش این شهادت و صحت آن، گواهی به هر دو رکن اصلی آن است که عبارت اند از نفی (لا اله) و اثبات (الا الله) که همانا کفر ورزیدن به طاغوت و ایمان به الله ﷻ است، ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [البقرة: ۲۵۶].

ترجمه: «پس کسی که به طاغوت کفر ورزید و به الله ﷻ ایمان آورد بدون شک که به دستاویز خیلی محکمی چنگ یازید».

پس کسی که به این دو رکن یکجا ایمان نیاورد به دستاویز محکم دست نزده است، و کسی که به این دستاویز محکم چنگ نزند هلاک می‌گردد، زیرا در جملهٔ مسلمانان محسوب نمی‌گردد، بلکه در جمع مشرکان و کافران می‌باشد.

این حاکمان کسانی‌اند که شریکان قانون‌سازی را با الله ﷻ به خدایی گرفته‌اند. اگر زعم و گمان‌شان را تصدیق کنیم که گویا اینها مومنان‌اند پس این دعوا برای داخل شدن در دایرهٔ ایمان کافی نمی‌باشد، چون رکن دیگری که آن را الله ﷻ قبل از رکن ایمان بنابر اهمیت آن بیان داشت، باقی است که عبارت از کفر ورزیدن به طاغوت می‌باشد.

پس ایمان این حاکمان به الله ﷻ بدون کفر ورزیدن‌شان به طاغوت مانند ایمان مشرکان قریش به الله ﷻ است که به طاغوت‌ها کفر نورزیده بودند. و واضح است که این گونه ایمان، به کفار قریش نفعی نرسانید، و نه خون و مال‌شان را محفوظ نگاهداشت، تا اینکه با این ایمان براءت و بیزاری‌شان را از طاغوت‌ها یکجا نساختند، اما ایمان مختلط با شرک آشکار، نه در احکام دنیوی به آنها نفعی رسانید و نه در احکام اخروی، الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶].

ترجمه: «و اکثر این‌ها به الله ﷻ ایمان نمی‌آورند مگر اینکه آنها مشرکان‌اند». و شرک‌شکننده ایمان و باطل‌کننده اعمال است.

﴿لَيْنٌ أَشْرَكْتَ لِيَحْبِظَنَّ عَمَلَكَ وَلِتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: 65].

ترجمه: «اگر شریک گرفتی قطعاً که عملت باطل شد و از زیانکاران گردیدی».

ومعلوم است که این حاکمان به طاغوت‌های شرق و غرب کفر نمی‌ورزند و نه از آنها بیزاری می‌جویند، بلکه به آن‌ها ایمان دارند و دوست و همکارشان می‌باشند، در حل مشکلات و فصل خصومات آنان را حاکم و داور می‌گیرند، و به احکام کفری و قوانین جهانی آنها در سایه سازمان ملل و محکمه کفری آن راضی و خشنود اند. همچنان طاغوت‌های عرب (و عجم) و قانون‌شان که شبیه قانون کفر جهانی و سازمان ملل ملحد است، اینها همه دوستان، اولیاء و بندگان طاغوت اند که نه از عبادت آن اجتناب می‌کنند و نه از نصرت و پشتیبانی آن در شرک. پس اینها همه کافر اند تا اینکه از شرکی که مرتکب آن شده اند خارج شوند سپس به اسلام آن‌ها حکم می‌گردد. پس اگر حال این طاغوت‌ها بر کسی که از بیماری چشم شکایت دارد پوشیده است حالت طاغوت‌های کفر غربی و شرقی مانند نصارا، بودایی‌ها، مارکسیستها، هندوها و اشباه آنها به جز کوران برکسی پوشیده نیست. با این کفر آشکار اینها، طاغوت‌های عرب و عجم در جهان اسلام برادران و دوستان آنان اند زیرا به آن‌ها کفر نورزیدند بلکه روابط تنگاتنگ برادری، دوستی، مودت و قانون سازمان ملل کفری آنان را با هم یکجا کرده است و به محکمه کفری این سازمان که

مقر آن در (لاهای) کشور (هالند) است، فیصله می نمایند. پس اینها رکن اول وحدانیت یعنی کفر به طاغوت را که خیلی با ارزش است متحقق نساختند تا مسلمان شوند. البته این حکم آنگاه میشود که پذیرفته شود آنان رکن دوم را که ایمان به الله ﷻ است متحقق ساخته اند، پس در کفر شان این اضافه می گردد که از خود طاغوت ها تراشیده اند که به غیر الله ﷻ عبادت می گردند، برای مردم قانونی را می سازند که الله ﷻ به آن اجازه نداده است، و مردم را بسوی آن فرا می خوانند و به جبر واکراه آنها را به پیروی از قوانین باطل شان مجبور و مکلف می گردانند چنانچه در صفحات آینده به این موضوع اشاره می نمایم.

دوم: این طاغوت ها از باب استهزاء به دین الله ﷻ و شریعت او تعالی نیز کافر می گردند.

اجازه دادن به هر نوع استهزاء کننده به دین از طریق جراید، رادیو، تلویزیون و یا سایر رسانه ها که از حمایت طاغوت ها برخوردار اند و آنان به اتکاء به قانون و سربازان شان از آن پاسداری می کنند کفر

صریح است. ﴿قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ﴿٦٦﴾﴾ [سورة التوبة]

ترجمه: « بگو آیا به الله ﷻ، آیات او و رسولش استهزاء می نمودید، عذر ننماید بی گمان بعد از ایمان تان کافر گردیده اید.»

این آیات در حق کسانی نازل گردید که مسلمان بودند، نماز برپا میگردند، روزه می گرفتند و زکات میدادند و در بزرگترین غزوه با پیامبر ﷺ هم‌کاب بودند، ولی با این همه هنگامیکه سخنانی چند از زبان شان خارج گردید و حافظان کتاب الله ﷻ را بخاطر خوش سپری کردن سفر به استهزاء گرفتند، الله ﷻ بر آنها حکم کفر نمود. پس کسانی که از پست ترین مخلوقات اند، کسانی که به دین الله ﷻ ارزشی قایل نیستند، بلکه آنرا بازیچه و مسخره هر مرد و زن هرزه گو گردانیده اند و به آن پشت کرده اند، بلکه بزرگتر از همه این طاغوت ها اسلام را در مرتبه قانون اساسی نجس شان قرار داده اند بخاطر تصویب آن رأی گیری می نمایند و در اوامر و نواهی قرآن با سیکولران و نصارا و ملحدان به بحث و مشوره می پردازند، پس آیا بزرگتر از این استهزاء و استخفافی وجود دارد؟

سوم: و این طاغوت ها از باب موالات (دوستی) شان با مشرکان و پیشینیانی و همکاری آنان علیه مسلمانان نیز کافر میگردند:

این طاغوتان معاهدات امنیتی بی را با کفار به امضاء رسانیده اند این در حقیقت معاهدات نصرت دهی اند که بر اساس آن معلومات امنیتی مسلمانانی را که آنها ایشان را دهشت افگنان و بنیادگران می نامند جمع آوری نموده و با کفار و نصرانیان تبادل می کنند، و مجاهدین را بر اساس این معلومات به دشمنان اسلام و طاغوتان

کشور های دیگر تسلیم می کنند، ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ﴾ [المائدة: ۵۶].

ترجمه: «و کسی که با آنها دوستی ورزد پس وی از آنها است». شیخ سلیمان بن عبدالله در کتاب خویش «حکم دوستی اهل شرک». در شرح این قول الله ﷻ ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَتَخْرَجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ [الحشر: ۱۱].

ترجمه: «آیا کسانی را ندیدی نفاق کردند به برادران شان از اهل کتاب که کافر شده اند می گویند اگر بیرون کرده شدید قطعاً با شما بیرون می شویم، و در مورد شما از کسی طاعت نمی نمایم، و اگر با شما جنگ صورت گیرد حتماً شما را یاری می دهیم، و در حالیکه الله ﷻ گواهی می دهد که این ها دروغگویان اند» چنین می نویسد: «این آیات در مورد کسانی نازل شده اند که به اسلام تظاهر می کنند، و این اسلام از آنها در دنیا پذیرفته می شود، و همانند مسلمانان معامله می گردند، چون مسلمانان مأمور به ظواهر مردم اند، اما هنگامی که آنان معاهده نصرت دهی علیه مسلمانان را با یهودیان به امضاء رسانیدند و بدون شک که الله ﷻ می داند که آنان در این معاهده کاذب اند، الله ﷻ میان آنان و اهل کتاب پیمان برادری و اخوت را در این آیات عقد می نماید، و آنان را برادران

اهل کتاب می نامد، و بدون شک که این حکم کفر بر این‌ها است. پس حالت کسانی که معاهدات نصرت دهی را با مشرکان و بندگان قوانین کفری به امضاء می رسانند، و علیه مسلمانان می جنگند، و آنها را به نظام‌های کفری کشور‌های شان تسلیم می نمایند، چه خواهد بود؟ بدون شک که این‌ها از باب اولی در این حکم داخل اند.

چهارم: به سبب اینکه حاکمان وقت دموکراسی را دینی بجز از دین الله ﷻ برگزیده اند، کافر می شوند:

الله ﷻ می فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران : ۱۹]. ترجمه: «دین نزد الله ﷻ همانا اسلام است». اسلام دین حق است، دینی که رسول الله ﷺ به آن مبعوث گردیده است، ولی دموکراسی دینی است که یونانی‌های قدیم و غربی‌های عصر حاضر اساس آن را گذاشتند، و بدون شک به دور از دین الله ﷻ است، و با حق پیوندی ندارد.

﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ [سوره یونس].

ترجمه: «پس از حق جز گمراهی دیگر چیست؟».

و این قوم همیشه به صراحت و آشکارا و به اختیار خود بدون اینکه مکره و یا مجبور باشند با فخر و سرور اعلان می دارند که خواهان دموکراسی اند نه اسلام، و یگانه‌گزینه و اختیار ایشان همانا دموکراسی است. دموکراسی هیچگاه با اسلام یکجا نمیشود،

چون الله ﷻ به جز اسلام خالص چیزی دیگری را نمی پذیرد. اسلام که دین خالص الهی بوده و در آن قانون سازی و حکم تنها به او تعالی تعلق دارد و هیچ کسی دیگری در آن شریک و سهیم نیست. این در حالیست که دموکراسی دین شرکی و کفری بوده، حکم و قانون سازی را از خاصه مردم میداند نه از الله ﷻ و الله ﷻ هرگز این چنین دینی را نمی پذیرد، و نه راضی میگردد که انسان میان کفر و اسلام از یکسو و میان شرک و یکتاپرستی از سوی دیگر جمع نماید. اسلام بنده پذیرفته نمی شود تا آنکه به هر دینی جز دین الله ﷻ کافر نشود، و از آن بیزاری نجوید. الله ﷻ در حکایت از یوسف علیه السلام چنین می فرماید:

﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ .
وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَن نُّشْرِكَ
بِاللَّهِ مِن شَيْءٍ﴾ [یوسف: ۳۷].

ترجمه: «من ملت قومی را ترک کردم که به الله ﷻ ایمان ندارد و آنها به روز آخرت کافر اند، و ملت پدران خود ابراهیم، اسحاق، و یعقوب را پیروی کردم، ما را نشاید که به الله ﷻ چیزی را شریک بگیریم». رسول الله ﷺ در حدیث صحیحی که امام مسلم رحمه الله آن را نقل می کند می فرماید: «کسی که لاله الا الله گفت، و به آنچه غیر از الله ﷻ عبادت می گردد کفر ورزید، مال و خون او حرام می گردد، و محاسبه او بر الله ﷻ است».

و در روایت دیگری نزد مسلم رحمه الله آمده است: «کسی که الله ﷻ را به یگانگی عبادت کرد». و منظور از دین تنها یهودیت و نصرانیت نیست، بلکه کمونزم، دموکراسی و امثال آن از ملل و مکاتب فکری کافر، همه و همه دین گفته می شوند که بیزاری از همه ملل و نحل و مکاتب فکری باطل برای قبولیت اسلام از جانب الله ﷻ شرط حتمی و لازمی است.

و چنانچه بر گشتن از دین اسلام و داخل شدن در نصرانیت و یا یهودیت برای مسلمان در دین الله ﷻ جواز ندارد، پس الله ﷻ راضی نمی گردد که انسان مسلمان دموکرات باشد، زیرا اسلام دین الله ﷻ و دموکراسی دین کفر است، ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵].

ترجمه: «کسی که غیر از اسلام دینی دیگری را گزید پس هرگز از وی قبول نمی گردد و او در آخرت از زیانکاران است».

البته این در حالیست که مدعیان این دین میان اسلام و دموکراسی جمع کرده باشند، حالانکه حاکمان کنونی اسلام را بطور کلی پس پا کرده، از شریعت، احکام، و حدود آن سرپیچی کرده اند، و دموکراسی و قانون کفری آن را اختیار کرده و پسندیده اند.

پنجم: آنان به سبب مساوی دانستن معبودان متفرق شان با الله ﷻ یگانه قهار، نیز کافر می شوند:

دینی را که طاغوتیان و عساکر آنان پذیرفته اند در نزد آنان بزرگتر و بهتر از دین الله ﷻ است، زیرا به سبب آن احکام الهی معطل گردیده و به دیوار زده می شوند، و کسی که مخالفت احکام الهی را می کند، مخالفش به این معناست که با آن دشمنی می ورزد، و علیه آن می جنگد، چنانچه کسی که آن را به باد تمسخر میگیرد بدون شک دوست و همکار این طاغوتان است، زیرا چنین اشخاص از حمایت قانون اساسی شان برخوردار بوده و بر اساس آن دارای آزادی اعتقاد و حق زندگی آزادانه میباشند، در حالیکه مرتکب چنین جنایات در دین الله ﷻ مرتد پنداشته میشود.

اما کسی که مخالفت قانون طاغوت شان را می کند، و یا آن را می کوبد، و یا به معبودان گوناگون شان کفر می ورزد، و آنها را رسوا می کند، آن شخص مورد خشم این طاغوتیان قرار می گیرد، تعذیب شده و زندانی می گردد، و با فتنه ها و ابتلائاتی دچار می گردد که نمونه های آن خیلی زیاد و همه شاهد آن اند. هرگاه دشنام دهنده الله ﷻ، دین، و رسول ﷺ نزد ایشان محاکمه گردد در قدم اول برائت حاصل میکند، و یا هم حد اکثر محکوم به یک و یا دو ماه حبس میگردد، در حالیکه اگر دشنام دهنده معبودان شان چه شاه یا رئیس یا وزیر یا دوستان دیگر باشند در محکمه های امنیتی دولت محاکمه می گردند، و سزایش مرگ و یا حد اقل سه سال

حبس مى باشد. پس آنها نه تنها خود و اربابان (معبودان) خود را با الله ﷻ مساوى قرار داده اند، بلکه طغيان کرده و با تعظيم شان آنان را از اين پافراتر نهاده اند. اگر بر حال مشركان پيشين نظر انداخته شود به نظر ميرسد كه آنان كسانى را كه با الله ﷻ شريك ساخته بودند مانند او تعالى دوست مى داشتند، در تعظيم، قانون سازى، فيصله ورزیدن و عبادت آنان را با الله ﷻ يكسان مى پنداشتند:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾

ترجمه: «و از مردم كسانى اند كه به غير از الله ﷻ همتايانى مى گيرند و آن ها را مانند الله ﷻ دوست مى دارند» [البقرة: ۱۶۵].

﴿تَأْتِيهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ أَكْبَرًا وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا شَدِيدًا يَوْمَ تُبْعَثُونَ﴾

ترجمه: «سوگند به الله ﷻ كه ما در گمراهى آشكارى بوديم چون شما را به پروردگار جهانيان مساوى مى گردانيديم» [سورة الشعراء].
اما مشركان عصر ما بيشتر از آنان طغيان کرده و بغاوت ورزيده اند، و نه تنها معبودان شان را تعظيم ميکنند، بلکه آنان را در مقامى فراتر از مقام الله ﷻ قرار ميدهند. الله ﷻ از آنچه آنان مى گویند پاكيزه، برتر و بزرگ تر است.

اين امريست كه اگر انسانى حقيقت و قانون شان را بشناسد هرگز درين زمينه جدال نمى كند، ولى حاكم حقيقى و مشرع اصلى و فيصله گر عمده نزد آنان الله ﷻ و دين او نيست، بلكه طاغوت و معبود آنهاست كه آن را دوست دارند، و بيشتر از الله ﷻ او را تعظيم ميدارند، و عليه دين و فيصله هاى آن قيام نموده، بر ضد مومنان مى رزمند، و آنان را به

زندان افگنده شکنجه می نمایند. اما اگر دین الله ﷻ هتک گردد، و به شریعت او تعالی دشنام داده شود، هیچ واکنشی نشان نمی دهند. واقعیت تلخی که در آن زندگی می کنیم شاهد و دلیل بر این مدعا است.

ششم: آنان به سبب تشریح (تقنین یا قانون سازی) کافر می شوند:

قانون سازی شرک عصر ماست که این طاغوتیان آنرا را رایج ساخته و مردم را به آن دعوت می کنند، بلکه آنها را در داخل شدن و مشارکت در این عمل مخالف با شرع تشویق نموده و آنرا برای شان پسندیده جلوه میدهند. آنان در قوانین خویش موادی را گنجانیده اند که با دین الله ﷻ در تضاد اند، این مواد حق قانون گذاری را در همه ابواب به طور مطلق به بندگان اختصاص می دهد، این درحالیست که الله ﷻ بر مشرکان چنین رد می کند:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشوری-۲۱].

ترجمه: «آیا آن ها را شرکایی است که از دین چیزی را که الله ﷻ اذن نداده است تشریح (تقنین) می نمایند».

و می فرماید:

﴿أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [یوسف:۳۹].

ترجمه: «آیا معبودان متفرق بهتر اند یا الله ﷻ یگانه قهار».

و الله ﷻ درباره اطاعت در قانون سازی اگر چه در یک مسأله نیز

باشد چنین می فرماید:

﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱].

ترجمه: «و اگر از آن‌ها اطاعت کردید بی گمان که مشرکانید». پس حال و حکم دستگاه قانون گذاری که در ساختن قانون صلاحیت های بدون قید و شرط دارد چه خواهد بود؟ این مردمان با الله ﷻ در مجال قانون سازی شریک آورده اند و مرتکب شرک اکبر و کفر بواح و صریح گردیده اند، چون قوانین اساسی بعضی از ایشان بر این تاکید دارد که «شریعت اسلامی مصدري از مصادر قانون است» این عبارت روشن می سازد که آنان الله ﷻ را در تشریح و قانون سازی به یگانگی عبادت نمی کنند، بلکه قانون در نزد شان دارای مصادر متعدد عمده و فرعی است که شریعت اسلامی مصدري از مصادر آنست، یا به تعبیر واضح تر آنان اله و ارباب (معبودان) قانون ساز زیاد و متعددی دارند که برخی از آنها عمده و برخی فرعی اند، و الله ﷻ یکی از این ارباب متعدد نزد آنهاست. و الله ﷻ از بهتان های که اینها بر او می بندند پاکیزه، برتر، و بزرگتر است.

کسی که در مورد قوانین آنها آگاهی دارد می داند که معبود و پروردگار اصلی شان کسی است که بدون امضای او نه قانونی تصویب می گردد، و نه بر آن مهر صحه گذاشته شده و تنفیذ می شود. و این طاغوت در حقیقت (شاه)، (امیر) (رئیس جمهور)، و یا معبود آنان است، و قانون الله ﷻ یگانه که از آسمان فرود آمده است اگر در برخی ابواب عملی هم گردد لیکن در آن ابواب قانون

شرعی نه تنفیذ می‌شود و نه صفت قانونی را به خود می‌گیرد تا آنکه طاغوت‌های روی زمین به آن راضی گردیده، به آن اقرار نمایند، و آن را تصدیق کنند. **الله** از آنچه افتراء می‌کنند خیلی برتر و بزرگتر است.

باید دانست که کفر این طاغوتیان در شناعت و بدی بیشتر از شرک کفار قریش است، کسانیکه مانند این‌ها معبودان را با **الله** در عبادت شریک می‌کردند. عبادت آنها در رکوع و سجده بود، در حالیکه عبادت این طاغوتیان در قانون‌گذاری و همه ابواب زندگی است. و بدون شک که شرک اینها بزرگتر است، چون مشرکان قریش **الله** را بزرگترین، بلندترین، و جلیل‌ترین پروردگار خویش می‌دانستند، و گمان می‌کردند که آنها معبودان دیگر را برای این عبادت میکنند که به وسیله آنها به پروردگار عظیم (**الله**) نزدیک شوند، چنانچه در حج نیز چنین تلبیه میگفتند:

لیبک اللهم لیبک	لیبک لا شریک لک
إلا شریکاً هو لک	تملکه وما ملک

ترجمه: (بار الها ندای تو را لیبک می‌گویم، تو را لیبک می‌گویم، تو را شریکی نیست، مگر شریکی تو را است که تو مالک او و مالک همه دارایی او هستی). اما مشرکانی که قانون وضعی را در مساوات یا بالاتر از قانون **الله** می‌دانند بر این معترف اند که **الله** روزی می‌دهد، مردگان را زنده می‌کند، باران را از آسمان نازل می‌نماید، نبات را می‌رویاند، بیماران را شفا می‌دهد، و

كسى را كه از بندگان بخواهد دختر مى دهد، وكسى را كه از آنها بخواهد پسر ميدهد، وكسى را كه بخواهد نازا مى سازد. بلى آنان به همه اين امور باور وعقيده دارند، و همه را از اختصاص الله ﷻ مى دانند. نه شاه شان ميتواند در آن تصرف كند، ونه هم امير شان. اما قانون و حاكميت را كه در نزد آنان بلندتر از هر حكم و قانون ديگر است از اختصاص رئيس شان كه طاغوت يا معبود شان در زمين است، مى گردانند. اين ها در شرك مانند كفار قريش اند، بلكه كفر شان بزرگتر از كفر قريش است، زيرا چنانچه گذشت اين طاغوتان حكم و قانون معبودان متعدد شان را در زمين از الله ﷻ حاكميت وقانون او گرامى تر ميدارند. پس هلاكت بر كسانى باد كه در كفر شديدتر از ابو جهل و ابو لهب اند.

﴿إِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [النحل: ۶۳].

ترجمه: «آيا با الله ﷻ معبودى است؟ الله ﷻ از آنچه باوى شريك مى گيرند برتر است».

بايد دانست كه نمونه هاى شرك و كفر آشكار اين طاغوتان بسيار زياد اند، اگر آن را بشماريم نياز به بسط و شرح بيشتر درين زمينه دارد، بلكه كتاب بدست داشته تان گنجائش آن را ندارد. اين طاغوتان هيچ بابى از ابواب كفر را نگذاشتند مگر اينكه به آن داخل شدند، اما آنچه را در اين كتاب گنجانيديم به كسى كه الله ﷻ هدايت كند كافى و بسنده است، اما بر قلب كسى كه الله ﷻ مهر

نهاده اگر کوهها در پیش چشمانش ریزه ریزه شوند راهیاب نمی‌گردد.

و آنچه که را می‌خواهیم از لابلای این کتاب به مسلمانان و یکتاپرستان بیاموزانیم همانا حقیقتی است که کفر این قوم از یک جهت نیست که به دلایلی چند آن را رد نمود، بلکه این قوم مالا مال از شرک و کفر اند. و آنچه را که در این مورد باید دانست اینست که شریک گرفتن با الله ﷻ در قانون سازی عبارت از ترک حکم الله ﷻ بر مبنای شهوت که احیاناً رخ می‌دهد، نیست. که سخن ابن عباس رضی الله عنهما (کفر دون کفر) بر آن صدق می‌کند، و نه این بابی است که خوارج با ابن عباس رضی الله عنهما و سایر صحابه رضی الله عنهم در مورد آن به مناقشه پرداختند. چون در زمان ابن عباس رضی الله عنهما و خوارج حاکمانی در جهان اسلام وجود نداشتند که در قانون سازی خود را با الله ﷻ شریک سازند، و نه کسی از آنان قانونی را گذاشته بود، زیرا این امر در نزد آنها نیز به اجماع، کفر بود. و ابن عباس رضی الله عنهما که این سخن (کفر دون کفر) به وی نسبت داده می‌شود خود روایت کننده سبب نزول این آیت کریمه در پیروی مشرکان اگر چه در یک مسأله تشریحی واحدی نیز باشد می‌باشد.

﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الانعام: ۱۲۱].

ترجمه: «و اگر از آنان اطاعت کنید همانا شما مشرک خواهید

بود».

اگر آنچه را که خوارج بر محور آن می چرخیدند، به معنای قانون سازی می بود هرگز ابن عباس رضی الله عنهما سخن (کفر دون کفر) را نمی گفت، و حاشا که وی چنین می گفت، در حالیکه وی حبر امت و ترجمان قرآن است، و آنچه را که خوارج به انتقاد می گرفتند برخی از اجتهاداتی بود که آن را اشتباه می دانستند.

از این نمونه ها یکی هم حادثه تحکیم (قضیه داوری کردن) است که میان سپاه علی و معاویه رضی الله عنهما انجام یافت، و خوارج علیه آن شوریدند و گفتند که شما انسانان را داور و فیصله گر گرفتید، و گمان کردند که کسی که از الله تعالی نافرمانی کرد در حقیقت به غیر ما انزل الله حکم کرد، و هر دو داور (ابو موسی الاشعری و عمرو بن العاص رضی الله عنهما) و کسانی که از این حادثه راضی شدند بشمول معاویه و علی رضی الله عنهما را تکفیر نمودند. و این اولین خروج شان علیه گروه مسلمانان بود، و بنابر این دسته اول شان به (مُحَكِّمَه) مسمی گردیدند و صحابه رضی الله عنهم به مناظره شان پرداختند، و بیشترین مناظره کنندگان ابن عباس رضی الله عنهما بود که در مناظره چنان محکوم شان ساخت که حادثه تحکیم در میان مسلمانان، و حکم به غیر ما انزل الله به معنای کفر نیست، و در مورد این آیت مبارکه که چگونگی صلح میان زوجین را بیان می دارد، استدلال نمود:

﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۳۵].

ترجمه: «پس حکمی (داور) را از اهل مرد و حکمی را از اهل زن بفرستید».

پس اگر تحکیم انسانان در صلح میان زوجین جایز باشد از باب اولی در حفظ خون امت محمد ﷺ جواز دارد. ابن عباس رضی الله عنهما علاوه بر این بر دلایل دیگری از این قبیل (در مورد کج فهمی شان) استدلال ورزیدند. ابن عباس رضی الله عنهما چنانچه در کتاب های تاریخ مفصلا ذکر شده است برای خوارج بیان داشت که اگر اشتباهات و تجاوزاتی رخ داده است کفر نیست، بنابراین سخن ابن عباس رضی الله عنهما (کفر دون کفر) تنها در این مورد حمل می گردد. بنا بر این دلایل برخی زیادی از خوارج از نظر شان بازگشتند و برخی دیگری بر موقف شان پافشاری نمودند و علی ﷺ و صحابه ﷺ با آنها جنگیدند.

پس ای عاقلان! آیا مشارکت در قانون سازی با الله ﷻ، تغییر احکام الهی، فیصله کردن به حکمی بجز از حکم الله ﷻ، و فیصله های مشرکان را عدل و انصاف دانستن، و دین و راهی غیر از اسلام را برگزیدن، این همه گمراهی آشکار نیست که طاغوت های معاصر در آن واقع گردیده اند؟ و آیا آنچه را که در میان صحابه ﷺ واقع شد و خوارج آن را نپذیرفتند و آنکه در این زمینه مناظراتی بوقوع پیوست، پیوند و ارتباطی با قضیه حکم این طاغوتان دارد تا حکمی که در آن زمان صورت گرفته بر زمان حاضر نیز قیاس شده

و مناسب دانسته شود؟ از سوی دیگر محتوای این آیت مبارکه عام است.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴].

ترجمه: «و کسانی که به آنچه الله ﷻ نازل کرده است حکم نمی کنند، بی گمان که کافران اند».

و حکم شامل معنای جور و ظلم است که از آن به (کفر دون کفر) تعبیر می شود چنانچه این حکم شامل معنای تشریح و قانون سازی است که کفر بواح و آشکار می باشد. سلف صالح ﷺ هنگامی که به این آیت استدلال می کردند و قصد استدلال کننده معنای اول که ظلم و جور است می بود آن را تأویل کرده بر کفر اصغر حمل می نمودند، و اگر بر معنای دوم که تغیر دادن حکم الله ﷻ و یا قانون سازی است استدلال می گردید این آیت را بر ظاهرش که کفر بواح است حمل می کردند، با اینکه این آیات در اصل کفر اکبر یا کفر بواح را که یهودی ها انجام میدادند در بر می گیرد، کفری که با اجماع و اتفاق همه احکام غیر از احکام الهی را در بر میگیرد.

براء بن عازب ﷺ چنانچه در صحیح مسلم رحمه الله آمده است بعد از اینکه این قول الله ﷻ را تلاوت کرد:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (۴۷)

ترجمه: «و هر کس طبق آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند پس

ایشان کافراند». و ﴿الظَّالِمُونَ﴾ «ستمگران اند»، و ﴿الْفٰسِقُونَ﴾ «فاسقان اند» گفت: «همه در باره کفار نازل شده اند» [سوره المائدة: ۵۰].

اگر خوارج به این آیات در مورد کسی که قانون می ساخت و یا به آنچه که یهودیان در آن واقع گردیدند واقع می گردید استدلال می ورزیدند، سلف بر آنها انکار نمی نمودند، و کفر را بر حقیقت آن می گذاشتند، و آن را تأویل نمی کردند، اما این امر در آن زمان وجود نداشت تا آنرا مناقشه میکردند، اگر وجود می داشت به مثل این آیت که دلالت ظنی دارد (دو معنا (جور و کفر) را حمل می نماید) استدلال نمی ورزیدند، بلکه به نصوصی که دلالت قطعی دارند، و به جز معنای قانون سازی و تغییر معنای دیگری را حمل نمی نمایند استدلال می ورزیدند مانند:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنَ بِهِ اللَّهُ﴾ [الشورى-۲۱]

ترجمه: «آیا کافران را شریکانی هستند که مقرر کردن برای ایشان از دین آنچه که نه فرموده است آن را الله تعالى».

و ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱].

ترجمه: «بسی گمان که شیاطین به اولیای شان القاء می نمایند که با شما جدال نمایند، و اگر از آنها اطاعت ورزیدید قطعاً که مشرکانید».

و ﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْتَغُونَ﴾ [المائدة: ۵۰].

ترجمه: «پس آیا حکم جاهلیت را می خواهند».

و ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾ [آل عمران: ۸۵].

ترجمه: «وکسی که به غیر از اسلام دینی را برگزید پس هرگز از وی قبول نمی گردد».

اما چیزی از این مفاسد در نزد خلفاء در زمان خوارج و ابن عباس رضی الله عنهما وجود نداشت، پس جواز ندارد که رد صحابه رضی الله عنهم را بر خوارج در آن زمان (و در موردیکه خوارج در اشتباه افتاده بودند) بر شرک این حکومت‌ها و کفر آشکارشان در این زمان مقایسه نمود، و کسیکه چنین کرد در حقیقت حق را با باطل و نور را با تاریکی مختلط ساخت، بلکه سوگند به پروردگار عالمیان که چنین کسی در خطر بزرگی واقع است، چون نتیجه این گمان این است که آنچه را خوارج علیه صحابه و خلفای راشدین رضی الله عنهم به انتقاد گرفتند از جنس شرک این حاکمان کافر است! و بدون شک که نهایت این رأی به تکفیر همه صحابه رضی الله عنهم در آن زمان بر می گردد!! و بدون شک کسی که آنها را تکفیر کرد، کافر گردید. چون صحابه بر اساس نص قرآنی از الله رضی الله عنهم خشنود گردیده اند و الله رضی الله عنهم از آنها خوشنود گردیده است، و اتهام شان به این تکذیب صریح قرآن و تکذیب ستایش و مدح الله رضی الله عنهم از آنان است که گویا الله رضی الله عنهم از قوم کافر خشنود گردیده است، و این همه کفر است. پس انسان باید بر دین خود محتاط باشد که مبادا در هلاکت بیافتد، و کسی که صحابه رضی الله عنهم را به کفر و شرک بخاطر اینکه کفر و شرک طاغوت‌ها را پینه نماید متهم می نماید، از این پرهیزد.

شبهه دوم: آنان کلمه لا اله الا الله را میخوانند

شبهه افگنان میگویند چگونه سربازان، کارمندان استخبارات و امثال آنها را که از همکاران قانون اساسی اند کافر می شمارید و به آنها سلام نمی دهید، و با آنان معامله کفار را می نمایید، حالانکه آنان لا اله الا الله می گویند. هنگامی که اسامه رضی الله عنه بر مردی که لا اله الا الله گفت حکم کفر را صادر کرد و او را کشت، رسول الله صلی الله علیه و آله این اقدام او را رد نمود او فرمود: چگونه وی را بعد از اینکه لا اله الا الله گفت، کشتی؟ و الله صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَايِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ [النساء: ۹۴].

ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه الله صلی الله علیه و آله گام بر می‌دارید پس خوب تحقیق کنید و کسی را که به شما اظهار اسلام می‌کند نگویند تو مؤمن نیستی، که بهره‌ی ناپایدار زندگی دنیا را بجویند چرا که غنیمت‌های فراوان نزد الله است. پیش‌تر خودتان نیز همین گونه بودید و الله صلی الله علیه و آله بر شما منت نهاد (و هدایت شدید). پس، (بشکرانه این نعمت بزرگ)، تحقیق کنید! الله صلی الله علیه و آله به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»

آنان همچنان به این احادیث استدلال میکنند که رسول الله ﷺ فرمودند: «کسی در حالی بمیرد گواهی می دهد که لا اله الا الله، وارد جنت میشود». و حدیث بطاقه که مردی در روز قیامت نود و نه دلوی از گناهان را می آورد و گمان می کند که هلاک می گردد، و این نود و نه دلو از گناهان به بطاقه که در آن لا اله الا الله نوشته شده است وزن می گردد و پله که در آن بطاقه است سنگینی می نماید. و همچنان حدیثی که آن را حذیفه ؓ روایت می کند که: شبی کتاب الله ﷻ برداشته می شود، پس آیتی از آن در زمین باقی نمی ماند، و دسته های مردم ماندگار می شوند و نمی دانند که نماز، صدقه و قربانی چیست؟ این کلمه را می گویند: لا اله الا الله (ومی گویند که) این کلمه را از پدران خود دریافتیم و ما آن را می گوئیم «صله (شنونده حدیث) پرسید: چه نفعی لا اله الا الله آنها را می رساند در حالیکه نمی دانند که نماز، صدقه و قربانی چیست؟ حذیفه گفت: (لا اله الا الله) آنان را از جهنم نجات می دهد». و احادیث دیگری مانند این حدیث .

در پاسخ این شبهات باید گفت که:

أولاً: الله ﷻ می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ

تَأْوِيلُهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾ [آل عمران: ٧].

ترجمه: «اوست کسی که بر تو کتاب نازل کرد (که) بخشی از آن آیه‌های «محکم» هستند، آنها اساس کتابند و (برخی) دیگر «متشابهات» هستند. پس اما آنان که در دل انحراف دارند برای فتنه جویی و طلب تأویل آن از آنچه متشابه است، پیروی می‌کنند و «تأویل» آن را جز از الله ﷻ (کسی) نمی‌داند و راسخان در علم می‌گویند: به آن ایمان آورده‌ایم. همه (آن از محکم و متشابه) از نزد پروردگار ماست و جز خردمندان پند نمی‌پذیرند».

الله ﷻ در این آیات کریمه بیان می‌دارد که بندگان را به اموری که در قالب شریعت اسلامی فرستاده است امتحان می‌کند، زیرا در آن آیات محکمت، قواعد استوار و محکم مانند کوهها و اوامر واضح و روشن وجود دارند که هنگام نزاع و اختلاف به آن رجوع باید گردد. و در قرآن آیات متشابهات نیز وجود دارند که دلالت شان ظنی است و بیشتر از یک معنا را در ذهن خواننده حمل می‌کند. الله ﷻ بیان می‌دارد که اهل انحراف و گمراهی از متشابهات پیروی می‌نمایند و آیات محکم را (که تنها یک معنا را افاده میکند) به این هدف کنار می‌گذارند تا آنرا تأویل نموده و مراد الله ﷻ از آیات محکم را بر مردم بیوشانند و میان بندگان الله ﷻ درین زمینه فتنه و فساد بر پا کنند. در حالیکه روش جویندگان

حق و علمای راسخ این است که متشابه را که معنای آن بر آنها واضح نیست بر محکمی که اصل کتاب است و بر آن مدار تفسیر می‌چرخد و در وقت اختلاف به آن رجوع می‌گردد، عرضه می‌دارند.

امام شاطبی رحمه الله در کتاب «اعتصام» بیان می‌دارد این قاعده که متشابه بر محکم عرضه گردد تنها ویژه کتاب الله ﷺ نیست بلکه قاعده فراگیر در سنت نبوی و سیرت محمدی ﷺ نیز میباشد چنانچه احادیث و حوادث اعیان در مناسبت های معینی گفته شده اند یا به وقوع پیوسته اند، اگر این احادیث و حوادث به تنهایی بدون نصوص مبینه و روشن کننده آن گرفته شوند این بدون شک که از قبیل پیروی متشابه و ترک محکم است. همچنان گرفتن نص عام بدون نص تخصیص دهنده آن و یا گرفتن نص مطلق بدون نص مقید کننده آن و یا تمسک به نصی از میان برخی از نصوص که موضوع واحدی را در بر میگیرد و اهمال نصوص دیگر در زمینه که پیوند با موضوع دارند این همه از جمله پیروی متشابه و ترک محکم است که در حقیقت نسبت دادن سخن به الله ﷺ بدون علم است که نه او تعالی و نه شریعت آن را گفته است. اما ما مکلف بر ایمان به همه کتاب الله ﷺ و احادیث رسول الله ﷺ هستیم و همه فرامین اسلام را کامل و بدون چون و چرا می‌پذیریم. چون دنبال روی از آنچه که موافق با خواهشات نفسانی است در حقیقت

روش اهل انحراف و گمراهان است که سبب کج روی شان شده است.

خوارج را ببینید هنگامی که نصوص بشارت دهنده را اهمال داشتند و آن را کنار گذاشتند و بر نصوص وعید (ترس از عذاب) ترکیز نمودند این سخن الله ﷻ را به تنهایی گرفتند که میفرماید:

﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾

ترجمه: «وکسی که معصیت الله ﷻ و رسول او را مرتکب گردد پس برای او آتش جهنم است در آن همیشه و ابدی اند» [الجن: ۲۳].

که نص عام و از متشابهات است مگر آنان این نص را بر مقید کننده و بیان کننده آن عرضه نکردند در حالیکه بیان کننده و مقید کننده این نص عام قول الله ﷻ است که می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾

ترجمه: «الله ﷻ نمی آمرزد که به وی شریک گرفته شود و غیر از آن را که بخواهد می آمرزد» [النساء: ۴۸].

همچنان مرجئه را بنگرید که به برخی از نصوصی که مزده میدهد که گوینده لا اله الا الله به جنت داخل میشود، متمسک شدند و اعمال را اهمال نمودند و در حکم مسلمان شدن و داخل شدن در جنت تنها به نطق کلمه شهادت اکتفا کردند. اما اینکه این کلمه را شروط و نیازمندی هایی نیز است و یا گوینده مکلف است که به لوازم آن نیز ملتزم باشد، آنان همه را یکسره کنار گذاشتند.

امام بخاری رحمه الله در صحیح خود از وهب بن منبه رحمه الله روایت می‌کند که گفت: «لا اله الا الله کلید جنت است اما هر کلیدی را دندان‌هایی است، اگر کسی کلیدی را که دارنده دندان‌ها است بیاورد این دروازه باز می‌شود و کسی که کلیدی را که دندان‌ها ندارد می‌آورد (این دروازه باز نمی‌گردد)، و دندان‌های این کلید همانا بر آورده ساختن شروط این کلمه مبارکه و پرهیز از شکننده‌های آن است».

و انسان عاقل که حقیقت دین اسلام را درک کرده است هرگز در این شک نمی‌کند که مراد از لا اله الا الله همانا معنای آنست که دربرگیرنده نفی و اثبات است، اما اگر تنها به آن نطق صورت گیرد و معنای آن هدف نباشد، یا آنچه این کلمه دربرگیرنده آنست متحقق ساخته نشود و از نواقض و شکننده‌های آن اجتناب صورت نگیرد، پس این مراد الله ﷻ از نطق به این کلمه نیست. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد: ۱۹].

ترجمه: «پس بدان معبودی برحق بجز الله وجود ندارد».

و می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [الزخرف: ۸۶].

ترجمه: «مگر کسانی که به حق گواهی دادند و آنها می‌دانند».

وحدیث مذکور که کسی که مرد در حالیکه میدانست معبودی برحق بجز الله ﷻ وجود ندارد داخل جنت گردید بر این دلیل است

که معرفت معنای این کلمه که دربرگیرنده یکتا پرستی (توحید) و بیزاری از شرک است، از نیازمندی های این کلمه است، و اینکه هدف و مقصد تلفظ کننده بجا آوردن شروط این کلمه می باشد تا اینکه به وعده **الله ﷻ** که جنت است دست یابد. امام نووی رحمه الله در شرح صحیح مسلم بایی دارد به عنوان (کسی که بر توحید وفات کرد به جنت داخل می شود). پس هدف همانا بر آورده شدن یکتا پرستی (توحید) است که این کلمه دربرگیرنده آن است. اما تلفظ به این کلمه بدون اجتناب شکننده ها و تسلیمی به حقوق آن، مطلوب و مفید نیست. در حدیث معاذ **رضی الله عنه** که در صحیحین (بخاری و مسلم) روایت شده است میاید که هنگامیکه رسول **الله ﷺ** او را به یمن فرستاد، توصیه کرد و روش دعوت را به وی تعلیم داد، و فرمود: «نخستین چیزی را که آن ها را بسوی آن دعوت می کنی لا اله الا الله باشد» و در روایتی آمده است که: «آن ها را به این دعوت می نمایی که **الله ﷻ** را به تنهایی عبادت کنند» پس این حدیث دلالت بر این دارد که مراد از کلمه حقیقت آنچه است که آن را نفی می کند و اثبات می نماید نه تلفظ که عاری از این حقیقت باشد. **الله ﷻ** شرط نجات و تمسک به دستاویز محکم را در دو امری قرار داده است که جزء لاینفک و جدا ناشدنی یک دیگر اند، و آن دو عبارت از کفر به طاغوت و ایمان به **الله ﷻ** میباشد. کفر به طاغوت به تنهایی بدون ایمان به **الله ﷻ** کافی نیست، چنانچه

ایمان به الله ﷻ بدون کفر به طاغوت نفعی نمی رساند، پس جمع میان این دو امر حتمی و لازمی است.

پس وقتیکه این سربازان و امثال آن‌ها به طاغوت کفر نورزیده اند، بلکه از پاسداران، انصار، سربازان، ارکان و نگهبانان آن اند، این‌ها مسلمان نیستند، و نه مومنان و متمسکان به دستاویز محکم اند، بلکه از هلاک شدگان اند، و اگر بر این شرک مردند داخل جهنم میگردند اگر چه لا اله الا الله را صد ها بلکه هزار ها بار نطق نمایند. باید دانست که پیروان مسلیمه کذاب نیز لا اله الا الله می گفتند، نماز می خواندند، روزه می گرفتند، و شهادت می دادند که محمد ﷺ رسول الله است، اما شخص دیگری را با وی در رسالت شریک ساختند و کافر گردیدند، خون و مال شان بر مسلمانان حلال شد، و کلمه لا اله الا الله به مجرد اینکه مردی را از قبیله شان در رسالت و نبوت با رسول الله ﷺ شریک ساختند آنان را نفعی نرسانید. پس کسی که پادشاه، امیر، رئیس و یا عالمی را در عبادت با الله ﷻ شریک می نماید چه حالی خواهد داشت؟ حکم آنان چی خواهد بود حالانکه آنان نوعی از انواع عبادت را از قبیل سجده، رکوع و قانون سازی متوجه این شریکان می نمایند؟ چنانچه اینهمه در شرک این قوم مشاهده می گردد. و شناخت کفر به طاغوت با ایمان بر الله ﷻ شرطی از شروط این کلمه عظیم است. علماء شروط این کلمه را بیان داشته و دلایل آن را ذکر نموده اند تا انسان

مسلمان بدانند كه اين كلمه يى نيست كه تنها به زبان نطق مى گردد.

شروط اين كلمه قرار ذيل اند:

- ۱- دانستن نفى واثباتى كه اين كلمه در برگرنده آنست.
- ۲- سر خم كردن و تسليمى كامل به حقوق اين كلمه.
- ۳- صدق منافى با كذب.
- ۴- اخلاص منافى با شرك.
- ۵- يقين منافى با شك.
- ۶- محبت با اين كلمه و با آنچه كه بر آن دلالت مى كند.
- ۷- قبوليت و پذيرفتنى كه منافى با رد كردن چيزى از لوازم اين كلمه مباركه است.

علاوه بر اين در قرآن و سنت نصوصى اند كه احاديثى را كه برخى به آن در ايراد اين شبهه متمسك مى گردند بيان و روشن مى سازد. حديثى كه كسى وفات كرد، و او مى دانست كه معبود برحق جز الله ﷻ وجود ندارد به جنت داخل مى گردد بايد تفسير

گردد، و با اين سخن الله ﷻ **﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ**

فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾ [البقرة: ۲۵۶].

ترجمه: «پس كسى كه به طاغوت كفر ورزید و به الله ﷻ ايمان آورد بدون شك كه به دستاویز خيلى محكمى چنك زده است»

ربط داده شود، و حتماً به این سخن الله ﷻ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸].

ترجمه: «الله ﷻ نمی آمرزد که به وی شریک گرفته شود و غیر از آن را که بخواهد می آمرزد» نیز پیوند داده شود.

پس باید دانست که اگر مشرکی هزار بار لا اله الا الله بگوید درحالیکه معنای این کلمه را هم می داند، اما شرک را ترک نکند و از طاغوتی که عبادت می کند و آن را نصرت می بخشد بیزاری نجوید، وی به دستاویز محکم چنگ نزده است، و الله ﷻ هرگز وی را نمی بخشد، و نه او را داخل جنت می سازد.

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ﴾ [المائدة: ۷۲].

ترجمه: «کسی که با الله ﷻ شریک گرفت پس بی گمان که الله ﷻ بروی جنت را حرام گردانید».

و این چنین، هر حدیثی که درین موضوع آمده است در مسأله اضافه می گردد تا موضوع را از همه ابعاد آن به خوانش بگیریم، و از کسانی نباشیم که از نصوص متشابه پیروی می نمایند. این حدیث را که در صحیحین آمده است: (أشهد أن لا إله إلا الله وأنتى رسول الله لا يلقى الله بهما عبد غير شاكٍ بهما إلا أدخل الجنة) «گواهی میدهم که لا اله الا الله و من رسول الله می باشم، بنده با این دوگواهی در حالیکه در آن شکی ندارد با الله ﷻ ملاقی نمی گردد مگر اینکه به جنت داخل می گردد» و حدیث: (ما من أحد شهد أن

لا إله إلا الله و أتى رسول الله صدقاً من قلبه إلا حرم الله عليه النار) «کسی که از اعماق قلبش صادقانه گواهی بدهد که لا اله الا الله و اینکه من رسول الله هستم ﷺ آتش جهنم را بر وی حرام می گرداند» و مانند این احادیث همه با آیات، احادیث و شروطی که ذکر شد، یکجا به خوانش گرفته شود. و با این روش دین فهمیده می شود، و به علم دست یازیده می گردد، و مراد ﷺ از نصوص شرعی قسمی که دوست دارد و راضی می گردد، شناخته می شود.

امام نووی رحمه الله در شرح مسلم (۲۱۹/۱) سخنان برخی از اهل علم را در تأویل این احادیث نقل می نماید، که این احادیث «مجمل اند و نیاز به شرح دارند». و بعضی گفته اند که معنای این احادیث شامل کسی است که آن را در هنگام ندامت و توبه گفت و بر آن مرد. و این رأی امام بخاری رحمه الله است. امام نووی رحمه الله می نویسد: «این تأویلاتی است که اگر این احادیث بر ظاهر حمل گردند، اما اگر در موارد آن تنزیل یابند در تأویل شان اشکالی رخ نمی دهد چنانچه محققین آن را بیان داشته اند».

و در حدیث بطاقه نیز این چنین گفته می شود، مراد از بطاقه کلمه لا اله الا الله است که عبارت از تحقق توحید است که دربرگیرنده ایمان به الله ﷻ و کفر به طاغوت و عدم ارتکاب شکننده از شکننده های ایمان می باشد. و این حدیث را به نصوص محکم راجع باید ساخت، و آن را در روشنی آن باید فهمید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾

ترجمه: «بی‌گمان الله ﷻ (کسی را) نمی‌آمرزد که به او شرک ورزد، و پایین‌تر از آن را بر هر کس که بخواهد می‌آمرزد». [النساء: ۱۱۶].

باید دانست که نود و نه دلوی را که این انسان حمل می‌نماید بدون شک که گناهان غیر مکفر (ناکافر کننده) اند، و یا گناهانی به جز از شرک اند، زیرا شرک را که شکننده این بطاقه است الله ﷻ برای همیشه نمی‌بخشد چنانچه در این آیت آمده است، و مرتکب آن اگر بر شرک بمیرد به جنت داخل نمی‌شود. و اگر در این دلوها، شکننده از شکننده‌های ایمان باشد پله‌ی بی که این بطاقه در آن نهاده شده است، خفیف می‌گردد و صاحب این بطاقه نجات نمی‌یابد چون بطاقه توحید در آن هنگام بطاقه صحیح نمی‌باشد، بلکه بطاقه کلمه و دعوای نقض شده است که به زبان بدون تحقق معنا و لوازم آن زمزمه می‌گردد. اگر در این دلوها عبادت غیر الله، قانون سازی بغیر ما أنزل الله، نصرت قانون سازان، دشنام دین یا جنگ علیه اولیای الله ﷻ باشد، این پله هرگز سنگین نمی‌گردد، و نفعی نمی‌رساند، و صاحب خود را به جنت داخل نمی‌کند، چون این همه موانع و شکننده‌های ایمان اند که مانع پیروزی و نجات می‌گردند. حقیقت اینست که این دلوها گناهانی به جز از شرک اند. در حدیث بطاقه اهمیت و عظمت کلمه توحید بیان شده است. کسی که آن را متحقق ساخت و آنگونه که پروردگار ما دوست دارد واز آن راضی می‌گردد این کلمه را پذیرفت، پس یکتاپرستی با

وجود بزرگی آن گناه، همه گناهان و اشتباهات را به جز از شرک به الله ﷻ می پوشاند و نابود می نماید. به همین معنا حدیث قدسی نیز وجود دارد که می فرماید: «ای فرزند آدم اگر همه زمین را مالامال از گناهان بیاوری سپس با من ملاقی شوی در حالیکه با من شریکی نگرفته ای زمین را مالامال از مغفرت (برای تو) می آورم». روایت ترمذی رحمه الله. همچنان حدیث حذیفه رضی الله عنه به همین معنا است که میفرماید: «شبی کتاب الله ﷻ برداشته می شود و آیتی از آن در زمین باقی نمی ماند»، اگر این حدیث صحیح باشد بر کسانی حمل می گردد که به جز این کلمه چیزی دیگری را از دین نمی دانند در حالیکه معنای این کلمه را متحقق ساخته اند و مشرک نیستند، و الله ﷻ شرک را نمی آمرزد. باید دانست که کتاب الله ﷻ حجت و دلیل است که بیم دادن به آن منوط گردیده است.

﴿وَأَوْحِي إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾ [الأنعام: ۱۹].

ترجمه: «و بر من این قرآن وحی گردید تا شما را و کسی را که (این قرآن) رسید بیم دهم».

پس کسی را که قرآن رسید حجت بر وی قایم گردید، و کسی را که قرآن نرسید وی در فروع شریعت معذور پنداشته می شود اما در گذاشتن و ترک اصل توحید و پیروی از شرک روشن معذور نمی باشد.

بنابراین الله ﷻ از باب های مختلف دلایل آشکار مبنی بر یکتا پرستی را بیان نمود. اما اینکه نماز، صدقه و قربانی را ترک کردند

مگر خود موحد بودند در زمینه معذور اند، چون شرایع در روشنی دلایل شناخته می شوند و حدیث بیان می دارد که کتاب الله ﷻ در آن زمان برداشته می شود و آیتی از آن در زمین باقی نمی ماند. و حالت اینها، اگر حدیث صحیح باشد، مانند حالت زید بن عمرو بن نفیل است که قبل از بعثت رسول الله ﷺ مسلمان بود در حالیکه پیامبری بسوی او نیامده بود مگر با وجود آنهم وی توحید را متحقق ساخته و بر ملت ابراهیم علیه السلام بود، چنانچه در صحیح بخاری رحمه الله آمده است، ابن اسحاق رحمه الله روایت می کند که زید می گفت: «بار الها اگر محبوبترین روش های عبادت تورا می دانستم به آن ترا عبادت می کردم اما من نمی دانم». چنین انسان از تفصیل شریعت که به جز از راه پیامبران شناخته نمی شود، معذور پنداشته می شود، زیرا او نمی داند که نماز و زکات چگونه است؟ بنابراین در این امور معذور است. بلکه برخی از محققان بر این نظر اند که این حدیث صحیح نیست، چون در سندش ابومعویه خازم ضریر رحمه الله است که مدلس میباشد و در روایاتش بجز از اعمش رحمه الله ضعیف می باشد، و این حدیث را از غیر اعمش رحمه الله روایت می کند. سبب دیگر اینست که او از بزرگان طائفه مرجئه است، چنانچه حافظ ابن حجر رحمه الله و دیگران گفته اند، و این حدیث دستاویزی است که مرجئه به آن متمسک می شوند.

اما بنده بجز تحقق توحید نجات نمی‌یابد، زیرا توحید حق الله ﷻ بر بندگانش است که بخاطر آن همه پیامبران را فرستاده و دلایل گوناگون را بر اثبات آن برپا داشته است. این همه آنگاه صدق میکند که سند این عبارت در حدیث «تنجیهم من النار» کلمه توحید آنها را از عذاب رهایی می‌بخشد» به رسول الله ﷺ متصل باشد و حکم رفع را بگیرد، اما حقیقت اینست که چنانچه اهل علم در این حدیث گفته‌اند این عبارت موقوف بوده و از سخن حذیفه ؓ میباشد.

از سوی دیگر علماء از پذیرفتن روایات اهل بدعت که بدعت شان را تقویه می‌نماید، بر حذر ساخته‌اند. و مرجئه به حدیثی که ذکر شد متمسک می‌گردند و می‌خواهند که بدعت شان را به آن نصرت دهند، پس اگر با این عنصر، عنصر ضعف و تدلیس نیز اضافه گردد حکم این حدیث چگونه خواهد بود؟ حدیث اسامه در حق کافری است که فوراً مسلمان می‌شود و شکننده از شکننده‌های اسلام را ظاهر نمی‌سازد، پس کشتن چنین شخص جایز نیست، زیرا او در عصمت داخل گردید، و از قتل آن دست برداشته می‌شود تا اینکه شکننده را مرتکب گردد. امام نووی رحمه الله در شرح صحیح مسلم بابی را چنین مسمی ساخته است: «باب تحریم کشتن کافر بعد از آنکه به لا اله الا الله نطق می‌نماید».

و باید دانست که فرق بزرگی میان ابتدای عصمت و استمرار آن میباشد. عصمت هنگامی آغاز می‌شود که کافر به کلمه توحید نطق

می‌کند، اما استمرار این عصمت متعلق به التزام حقوق این کلمه، و ترک و پرهیز از شکننده‌های کلمه توحید است. کافر هنگامی که می‌خواهد به اسلام داخل شود کلمه توحید را بر زبان می‌آورد و مجرد تلفظ به کلمه توحید نشاندهنده آمادگی وی برای پذیرفتن شرایع اسلام و تسلیم شدن به حقوق و بیزاری از شکننده‌های آن است. اگر این همه را متحقق نساخت عصمتی که در آن به سبب نطق وی به کلمه در ابتداء بدست آورده بود استمرار پیدا نمی‌کند، بلکه منقطع می‌گردد.

پس معلوم شد که این حدیث در مورد شخصی است که فوراً به اسلام داخل می‌گردد و چیزی از شکننده‌های اسلام را ظاهر نمی‌سازد، و او کسی نیست که از مدتی ادعای اسلام میکند در حالیکه او جنگ علیه اسلام و اهل آن، صلح و صمیمیت با طاغوت، قانون اساسی و باطل را ترک نکرده است. این چنین اشخاص اگر صدها بلکه هزارها بار به این کلمه نطق نمایند، تا زمانیکه کفر، شرک و طاغوت را عبادت می‌کنند، و با آن موالات می‌نمایند، و از آن پاسداری می‌کنند، این کلمه به آنان نفعی نمی‌رساند. وبه همین شکل این قول الله ﷻ است که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَقَ إِلَيْكُمْ أَسْلَمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾ [النساء: ۹۴].

ترجمه: «و به کسی که شما را سلام می‌دهد نگوئید که مؤمن نیستی». این آیت چنانچه در حدیثی که سبب نزول آن را بیان داشته است آمده است که دسته‌ای از صحابه رضی الله عنهم بر مردی گذشتند که

مالی با وی بود، این شخص به ایشان سلام داد و اسلام را ظاهر ساخت و چیزی از شکننده های اسلام را آشکار نگردانید با این همه، وی را بر این حجت قتل کردند که وی از ترس و خوف سلام داد و مالش را گرفتند. **الله** آنها را در قرآن کریم سرزنش می نماید چون فرض این است که کسی که اسلام را برای ما ظاهر ساخت با وی بنابر ظاهر معامله نماییم تا آنکه عکس و خلاف آنرا ظاهر نساخته است. واگر برای ما ثابت گردد که وی اسلام و دین کفری دیگر را مانند دموکراسی یا موالات با قانون وضعی ظاهر می سازد واز آن بیزاری نمی جوید، این دعوای اسلام را از وی نمی پذیریم تا آنکه از دین کفری بیزاری جوید، و دین خود را خالصانه به پروردگار عالمیان بسازد. بنابر این **الله** قبل و بعد از این آیت می فرماید: ﴿فَتَّبِعُونَا﴾ «پس تبیین (جستجو) کنید».

شبهه سوم: آنان نماز می خوانند و روزه می گیرند

شبهه سازان می گویند چگونه سربازان، کارمندان و انصار طاغوت را تکفیر می نمایید حالانکه برخی از آنان نماز می خوانند، روزه می گیرند و حج می کنند، این شبهه افکنان حدیث مسلم رحمه الله را در امیران (رئیسان) جور و ظلم ذکر می نمایند هنگامی که صحابه رضی الله عنهم گفتند: آیا علیه آنها ن جنگیم ای رسول الله؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: نه، تا زمانی که در میان شما نماز برپا میدارند. آنان به احادیث دیگری مانند حدیث ذو خویصره تمیمی نیز استدلال میکنند که بر تقسیم رسول الله صلی الله علیه و آله انتقاد نمود و خالد بن الولید رضی الله عنه گفت: آیا وی را نکشم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نماز نمی خواند؟ من به کشتن نمازگزاران امر نشده ام. و در روایتی آمده است «مردم بگویند که محمد اصحاب خود را به قتل می رساند».

جواب:

باید دانست دینی که الله تعالی بخاطر آن همه پیامبران را فرستاده است دین توحید و یکتاپرستی است. چنانچه این توحید شرط اصلی قبول عمل و عبادت است. پس هیچ عمل بدون تحقق این شرط پذیرفته نمی شود. سپس متابعت و پیروی شرط دیگری برای پذیرش عمل است، به این معنا که عمل موافق به آنچه باشد که رسول الله صلی الله علیه و آله به آن امر فرموده است. الله تعالی در قرآن کریم اعمال

زياد كافرين و مشركان را ذكر مى نمايد اما بيان مى دارد كه او تعالى اين اعمال را نمى پذيرد، بلكه همه را مانند گردبادى پراكنده مى سازد، زيرا اين اعمال فاقد شرط اخلاص و توحيد اند.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [سورة النور].

ترجمه: «كافران اعمالشان به سرايى مى ماند كه در بيابان بى آب و علفى شخص تشنه‌اى آن را آب پندارد. اما هنگامى كه به سراغ آن رود، اصلاً چيزى نيابد، مگر **الله** را كه (او را بميراند و) به حساب او برسد».

و در حديث قدسى كه رسول الله ﷺ از پروردگار خويش روايت ميكند آمده است: «من بى نياز ترين شريكان از شرک هستم، كسى كه عملى را انجام داد و با من كسى ديگرى را در آن شريك ساخت او و شرک او را ترك مى كنم». و به اين حديث، علماء در باب شرک اصغر استدلال مى كنند، پس شرک اكبر مناسبتر است كه در اين باب داخل شود. خلاصه اينكه توحيد و يكتاپرستى شرط صحت نماز و قبولى آن است.

داخل شدن در اسلام با نطق و عمل بر كلمه لا اله الا الله و تحقق شروط آن انجام مى يابد، نه با ادا كردن نماز و ساير عبادات بدون تحقق اين شروط و عمل بر آن. اهل علم ظاهرا بر اسلام نماز گزار بخاطرى حكم مى نمايند كه در اصل نماز متضمن توحيد است،

و توحید شرط صحت و قبول نماز است. پس کسی که نماز، روزه، زکات و یا سایر عبادات را ادا میکند بدون آنکه دو رکن اساسی وحدانیت و یکتا پرستی را که عبارت از ایمان به الله ﷻ و کفر به طاغوت است متحقق نماید، نه تنها نماز او بلکه همه اعمال او باطل و مردود اند.

ادا کردن نماز در حال ظاهر کردن شرک، عبادت طاغوت و نصرت آن نفعی به نماز گزار نمی رساند، نه ادا کننده را داخل دائره اسلام می گرداند، و نه وی را از دائره شرک بیرون می کند. از واضحترین دلایل درین زمینه این قول الله ﷻ است:

﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵].

ترجمه: «اگر با الله شریک آوردی عملت زایل و نابود می گردد و از جمله زیان کاران خواهی بود».

و همچنان این فرموده الله ﷻ میباشد:

﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸].

ترجمه: «و اگر شریک ستانیدند، آنچه را که می کردند از آنان حبط (زایل) گردد».

پس اجتناب از شرک به الله ﷻ متعلق به ترک عبادت طاغوت و عدم پیروی از آن و قوانین آن میباشد. و این بزرگترین شرط قبول عمل و نخستین وجیبه است که الله ﷻ آن را بر بندگان خویش فرض گردانیده است، و به آن همه را امر نموده، و بدون آن همه اعمال باطل میگردند. این سربازان و کارمندان بجای اینکه به امر

الله ﷻ لیبک گویند، و به طاغوت کفر ورزند، امر الله ﷻ را که متوجه آنها بود به امر دیگری تبدیل داشتند، و از آن پاسداری، حمایت و پیروی کردند، تا آنکه قانون کفری آن را پیروزی دادند. بنابر این نماز، روزه و سایر اعمال شان تا زمانیکه شرط قبول اعمال را متحقق نساخته اند، پذیرفته نمی شوند.

آیا اگر این سرباز، کارمند، جاسوس یا فرد وابسته به شبکه های استخباراتی طاغوت نماز را بدون وضو بخواند نماز او نزد الله ﷻ پذیرفته میشود؟ یا اینکه باطل و مردود بوده و به رویش زده میشود؟ شاید بگویید که این امریست که انسان عاقلی در آن اختلاف نمی کند و بدون شک که نماز بدون وضو باطل و مردود است. پس عاقل باید کمی درنگ نماید و خیره شود، هنگامی که ترک طهارت، باطل کننده نماز است چون طهارت شرط صحت آن است، پس ترک توحید و ترک انکار از طاغوت که بزرگترین شرط قبول عمل است، چگونه خواهد بود؟! این همان شرط و امریست که الله ﷻ آموختن و عمل به آن را قبل از آموختن نماز و شروط آن، طهارت، شروط و شکننده های آن بر فرزندان آدم فرض گردانیده است.

این شرطیست که بر صحابه رضی الله عنهم در مکه قبل از فرضیت نماز و غیره لازم گردیده بود. و بر همه معلوم است که صحابه رضی الله عنهم در مکه بجز بخاطر لا اله الا الله به عمل دیگری تعذیب نشدند، ابتلاء نگردیدند، هجرت نکردند و اذیت ندیدند. زیرا قوم شان این ها را بخاطر

نماز، زکات و سایر طاعات تعذیب و اذیت نکردند، چون این عبادات فرض نگردیده بودند، و نه از آنها مطالبه گردیده بودند، بلکه به آنچه که امر شده بودند و از آن‌ها خواسته شده بود، آن تحقق توحید و یکتا پرستی بود، چون عبادات بدون این اصل قبول نمی‌گردند.

از اینرو روش رسول الله ﷺ و صحابه رضی الله عنهم این نبود که مشرکان را به نماز، زکات و سایر طاعات قبل از دعوت شان به توحید، و متحقق ساختن آن، و اجتناب از عبادت طاغوت فرا خوانند. سوگند به الله ﷻ که هرگز این دعوت شان نبود. به این حدیث معاذ بن جبل رضی الله عنه در صحیحین هنگامی که رسول الله ﷺ وی را بسوی یمن فرستاد و روش دعوت و راه آن را به وی آموزش داد، خیره شده و تأمل کنید. رسول الله ﷺ فرمودند: «پس اولین چیزی که آنها را بسوی آن دعوت می‌کنی شهادت لا اله الا الله است». و در روایتی «به اینکه الله ﷻ را به تنهایی عبادت کنند، اگر آنها تو را در این طاعت کردند پس آنها را بیاموزان که الله ﷻ پنج وقت نماز را در روز و شب بر آنها فرض گردانیده است، پس اگر تو را در این طاعت کردند پس آنها را بیاموزان که الله ﷻ بر آنها در مال‌های شان صدقه‌ی را فرض گردانیده است که از ثروتمندان شان گرفته، و به فقرای شان داده می‌شود...». پس آغاز دعوت انسان بسوی اسلام از نماز نه بلکه از توحید می‌باشد، و هنگامیکه توحید متحقق شد، به نماز، زکات و سایر شرایع اسلام امر می‌گردند.

پس کسی که توحید را متحقق ساخت و به دستاویز محکم چنگ زد نجات یافت و نماز و سایر ارکان از وی قبول می شود، و کسی که به شرایع و ارکان اسلام بدون اینکه به دستاویز محکم (توحید) چنگ بزند، متمسک گردید او از هلاک شوندگان است، زیرا الله ﷻ به هیچ دستاویز به جز دستاویز محکم توحید ضمانت عدم انقطاع را نکرده است مگر اینکه این دستاویزات همه به دستاویز محکم توحید پیوندند، دستاویزی که هر گز نمی گسلد،

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۶].

ترجمه: «در دین اکراهی نیست، به راستی راهیابی از گمراهی آشکار شده است. پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد و به الله ﷻ ایمان آورد، (بداند) که به دستاویزی (بس) محکم چنگ زده است (که) آن گسستنی ندارد. و الله ﷻ شنوا داناست.»

بنابراین اکثر کسانی که در دنیا عبادت می کنند عبادت شان در روز قیامت پذیرفته نمیشود، بلکه این عبادات آنان را بسوی جهنم می کشاند، الله ﷻ می فرماید:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ. عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ﴾ [الغاشية: ۲ و ۳].

ترجمه: «چهره‌هایی در آن روز خوار خواهند بود تلاشگر (و) در زحمت» این خواری و تلاش در عبادت است، اما در انجام این عبادت آنان را بسوی جهنم می کشاند، و می فرماید:

﴿تُصَلِّي نَاراً حَامِيَةً﴾ [الغاشية: ٤]. «به آتشی سوزان در آیند».

سوال درینجاست که چرا عبادت، نماز و خستگی آنها همه متلاشی می گردد؟ جواب اینست که اینهمه عبادات به غیر توحید و اخلاص انجام یافته بود.

و وقتی که دانسته شد این قاعده از قواعد دین اسلام و اصل استوار از اصول آن است که هر نص متشابه به آن راجع می گردد پس در پرتو این قاعده معنای هر حدیثی را درین زمینه به آسانی میتوان دریافت که ظاهراً نص آن اشکال برانگیز به نظر میخورد. از جمله این احادیث، حدیث مسلم رحمه الله دربارهٔ امراء (رئیسان حکومت ها) میباشد که رسول الله ﷺ از قتال آنها تا وقتیکه نماز می خوانند نهی فرموده است. (اقامه نماز در این حدیث) اشاره به اقامه دین و توحید با نماز است، نه نماز به تنهایی بدون توحید. چون امر به قتال امامان (حکومت ها) در احادیث دیگر که بیان کننده این حدیث اند نماز و زکات را بعد از تحقق توحید ذکر می نمایند، چنانچه در حدیث متفق علیه آمده است: «امر شده ام که با مردم بجنگم تا آنکه گواهی دهند که لا اله الا الله (هیچ معبودی بجز الله ﷻ نیست) و اینکه محمد رسول الله است، و نماز برپا کنند، و زکات دهند، اگر چنین کردند خون و مال شان را از من محفوظ داشتند، مگر به حقی که در این ها نهفته، است و

محاسبه‌شان بر الله ﷻ است». پس به ذکر توحید که آغاز قتال مبنی بر آن است، خیره شو و بنگر که بر حقوق و لوازم وحدانیت و یکتاپرستی قتال صورت می‌گیرد. این معنای این آیت مبارکه نیز است:

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ﴾ [التوبة: ۵].

ترجمه: «پس اگر توبه کردند و نماز بر پا داشتند و زکات پرداختند، راهشان را (باز) گذارید».

که اگر توبه کردند، شرک و کفر و عبادت غیر الله ﷻ را ترک کردند و توحید را متحقق ساختند، سپس نماز برپا داشتند و زکات دادند در این هنگام خون و اموال شان را محفوظ داشتند مگر به حقی که در این خونها و اموال است.

اما برپایی نماز بدون توبه از شرک و بدون توحید، یا اقامه نماز همراه با شکننده‌های لا اله الا الله نفعی نمی‌رساند. بسا نماز گزارانی بودند که در زمان رسول الله ﷺ به کلمه و سخنی از شکننده‌های این توحید عظیم کافر شدند و مرتد گردیدند. از جمله کسانی بودند که به آنها اشاره کردیم که در رکاب رسول الله ﷺ منجیث مجاهدین در غزوه تبوک بیرون شدند و از نمازگزاران بودند ولی با این همه هنگامیکه که مرتکب شکننده‌های توحید و اسلام گردیدند کافر شدند،

واين شكکنده عبارت از استهزای آنها به حافظان کتاب الله ﷺ بود، الله عز وجل می فرماید:

﴿لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [التوبة: ۶۶].

ترجمه: «عذر نیاورید، به راستی شما پس از ایمانتان کافر شده‌اید» این در حالیکه آنان نماز می خواندند.

علمای اسلام نیز بر این اساس در کتابهای فقه بابی را به نام حکم مرتد مسمی ساخته اند، و مرتد را معرفی داشته اند که مسلمانی که به سخن، عمل یا اعتقادی بعد از اسلام مرتد می گردد و شاید نماز گزار باشد. ابن تیمیه رحمه الله به کفر بندگان (یاسا) که قانون تاتاریها در آن زمان بود فتوا می دهد، و بر انصار و سربازان تاتاریها که در آن کسانی بودند که نماز نیز می خواندند، فتوای کفر صادر می کند. (جهت معلومات بیشتر به جلد ۲۸ مجموع فتاوی ابن تیمیه رحمه الله مراجعه شود). همچنان در حدیث ذوالخویصره تمیمی نیز این چنین گفته میشود که این سخن رسول الله ﷺ که گفت آیا نماز نمی خواند یا شاید نماز بخواند، اشاره به قاعده اخذ و گرفتن به ظاهر و علانیت و ترک نهان و سریره ها به الله ﷺ است. این مرد توحید را ظاهر می ساخت، و قاعده را که قبلا دانستیم این بود که نماز بدون توحید پذیرفته نمی شود. پس اگر این شخص طاغوت را عبادت می کرد، یا نصرت دهنده آن می

بود، یا ماسوای الله ﷺ قانون ساز و فیصله کننده را می پذیرفت، و این را ظاهر می ساخت، رسول الله ﷺ اسلام این شخص را تنها به نمازش نمی پذیرفت. فواید استفاده شده از این حدیث و امثال آن این اند که ما خون و مال هر کسی را که بسوی قبله ما نماز می خواند معصوم می دانیم و او را از اهل قبله می شماریم چون نماز متضمن توحید است تا اینکه از وی شکننده از شکننده های ظاهر و روشن اسلام صادر نگردد. و انصار قانون موالات (دوستی) با شرک و قانون سازان را آشکار اعلان داشتند و علیه مسلمانان یکتاپرست برخاستند و از این قوانین پشتیبانی کردند. و این در حقیقت شکننده از شکننده های اسلام است و اظهار نماز شان در حالیکه به شکننده های اسلام آغشته اند، این ها را نفعی نمی رساند.

شبهه چهارم: کسی که مسلمانی را تکفیر کرد، کافر گردید.

مدافعان سربازان و کارمندان طاغوت ها می گویند که تکفیر (کسی را کافر گفتن و یا کافر دانستن) عمل خطرناکی است، رسول الله ﷺ می فرماید کسی که مسلمانی را تکفیر کرد به یقین که کافر شد. برخی از این شبهه افگنان نادان را می شنویم که می گویند تکفیر کسی بجز کسی که از والدین کافر، کافر به دنیا آمده باشد جواز ندارد.

جواب:

در جواب این شبهه می گوئیم که تکفیر مطلقا امر خطرناک و مذموم نیست، اما تکفیر مسلمان که مبنی بر خواهشات و تعصب محض، بدون دلیل شرعی باشد مذموم و خطرناک است. چنانچه هر کفر مذموم نیست و نه هر ایمان سزاوار ستایش است. ایمان نیز چندین نوع است، مثلا ایمان فرض، مانند ایمان به الله ﷻ چنانچه یک نوع ایمان حرام و شرک نیز میباشد مانند ایمان به طاغوت. و باید دانست که گاهی کفر بر مسلمان فرض شده و سزاوار ستایش میباشد مانند کفر به طاغوت، چنانچه کفر مذموم نیز میباشد مانند کفر به الله ﷻ، آیات و دین او تعالی.

طوریکه تکفیر مسلمان بدون دلیل شرعی امر خطرناکی است به همین شکل مسلمان پنداشتن مشرک و کافر که بنابر آن برای او امان داده میشود و در اخوت اسلامی و موالات ایمانی داخل می گردد، نیز امر خطرناک و فساد بس بزرگی است، الله ﷻ می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ [الأنفال: ۷۳].

ترجمه: «و آنانى که کفر ورزیدند، کارسازان همدیگرند. اگر (ای مؤمنان) این (کار) را انجام ندهید در این سرزمین فتنه و فسادى بزرگ برپا مى گردد».

اما حدیثی که شبهه افکنان به آن استدلال کرده اند به این لفظ از رسول الله ﷺ صحت ندارد، پس هر که شخصى را هنگامى که مرتکب عملی شده است که الله ﷻ و رسول ﷺ آن را کفر نامیده اند، تکفیر مى نماید، کافر نمى گردد. مفهوم حدیث (که با این عبارات صحت ندارد) این است که مسلمان هرگز کافر نمى شود، و این مخالف و در تضاد با قرآن کریم است. قرآن کریم از کسانی صحبت مى کند که اسلام را ظاهر مى ساختند و سپس کافر گردیدند، الله ﷻ مى فرماید:

﴿لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾ [سورة التوبة]

ترجمه: «عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده اید».

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ﴾ [سورة محمد].

ترجمه: «کسانی که پس از آنکه هدایت برایشان روشن شده است به (کفر) گذشته خویش بر گشتند، شیطان (کارهایشان را) برای آنها آراسته جلوه داده است و به آنان مهلت داده است». ومى فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ

يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ [المائدة: ٥٤].

ترجمه: «ای مؤمنان، هر کس از شما که از دینش برگردد (بداند که) الله ﷻ گروهی را در میان خواهد آورد که آنان را دوست می‌دارد و (آنان نیز) او را دوست می‌دارند. (قومی که) بر مؤمنان فروتن و بر کافران درشتخویند، در راه الله ﷻ جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند، این فضل الله ﷻ است، آن را به هر کس بخواهد می‌دهد. و الله ﷻ گشایشگر داناست» و مانند این آیات دیگری نیز در این زمینه موجود اند. اگر مسلمان هرگز کافر نگردد و مرتد نشود پس هدف از گنجانیدن احکام تفصیلی مرتد در کتابهای فقهی چیست؟ یا این سخن رسول الله ﷺ «کسی که دینش را تبدیل کرد او را به قتل برسانید» چی مفهومی دارد؟ بلکه لفظ حدیثی که مسلم رحمه الله نقل نموده اینگونه است: «کسی که برادر مسلمان خود را گفت ای کافر (اگر وی کافر بود پس همین حکم) بر وی صدق می‌کند، و اگر کافر نبود این حکم (بر شخص گوینده) راجع می‌گردد».

عبارت (اگر کافر بود پس همین حکم بروی صدق می‌کند) نشاندهنده این حقیقت است که تکفیر مسلمانی که از وی کفر ظاهر شده است و در حق او موانع تکفیر منتفی گردیده باشند جواز دارد، به این معنا که اگر وی کافر بود پس در اطلاق این حکم حرجی نیست، و عبارت «اگر کافر نبود بر وی راجع می‌گردد» به

این معنا است که حکم تکفیر او، اگر شخص مخاطب شده کافر نباشد به وی (حکم کننده) راجع می‌گردد. بنابراین اگر کسی مسلمانی را که از او کفری ظاهر شده است تکفیر می‌نماید این شخص کافر نمی‌گردد اگرچه در این حکم موفق نیز نباشد، زیرا از مانع تکفیر که در این شخص است آگاهی ندارد، به ویژه اگر تکفیر او به سبب خشم آمدن بخاطر دین الله ﷻ و مقدسات آن باشد، بلکه در زمینه مأجور نیز است. چنانچه با عمر فاروق رضی الله عنه اتفاق افتاد هنگامی که به رسول الله ﷺ گفت: «بگذار که گردن این منافق (حاطب بن ابی بلتعنه رضی الله عنه) را بزنم». با اینکه رسول الله ﷺ واضح ساخت که حاطب کافر نگردیده است اما برای عمر رضی الله عنه را نگفت که کفر و حکم نفاق بر تو راجع گردید زیرا تو مسلمانی را تکفیر کردی و خونس را حلال دانستی! چنانچه برخی ها گمان میکنند، که کسی که مسلمانی را کافر گفت کافر می‌گردد.

پس معلوم شد کسی که سرزنش می‌شود، و امر خطرناکی را مرتکب می‌گردد آن کسی است که مسلمانی را به محض هوا و انتمای حزبی و تعصب، تکفیر می‌کند.

برادر مسلمان و موحد! بدان که این حدیث نزد علماء تأویلات زیادی گردیده است که از آنجمله: برخی از علماء می‌گویند کسی که دین مسلمانان را به کفر وصف می‌نماید کافر می‌گردد. برخی از علماء این حدیث را چنین تأویل میدارند که اگر کسی در تکفیر مسلمانان استهانت و لامبالاتی می‌نماید کافر می‌گردد.

(گويا امر تكفير امر عادى است). امام نووى رحمه الله در شرح صحيح مسلم رحمه الله وجوه مختلفى را در تأويل اين حديث بيان داشته است. و علماء به تأويل و فهم اين حديث در پرتو نصوص ديگرى بخاطرى مجبور شده اند كه ظاهر اين حديث با اصلى از اصول محكم و استوار دين نزد اهل السنة والجماعة، در ابواب كفر و ايمان در تعارض است، اين اصل عبارت از عدم مغفرت مشرك است. چنانچه الله ﷻ ميفرمايد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (١١٦)

ترجمه: «يقيناً الله ﷻ (كسى را) نمى آمرزد كه به او شرك ورزد، و پايين تر از آن را بر هر كس كه بخواهد مى آمرزد». [سورة النساء].

و بدون شك كه تكفير مسلمان بخاطر خشم دنيائى يا خواهش نفسانى، دشنامى به وى است، و اين ادنا تر از شرك است. بنا برين مى نگريم كه علماء به تأويل آن مجبور گرديدند و آن را به نصوص محكم ديگرى راجع ساختند تا در روشنى اين نصوص معنای اين حديث را بدانند.

اگر به مخالفانى كه عليه ما به اين چنين شبهات متوسل مى گردند بگوئيم: كسى كه ما و ساير مسلمانان را تكفير مى نمايد و با مسلمانان، و وحدانيت و بيزارى شان از طاغوت ها بغض مى ورزد، و دين آنها را دين خوارج مينامد، هدف شان از اين تسميه و نامگذاري نصرت دشمنان اسلام و پشتيبانى از قوانين و سربازان آنها عليه مسلمانان مى باشد، اگر بر اساس استدلال به اين حديث

چنین شخص را کافر بگوییم این حقی است که در آن شکی گنجایش ندارد و نه به تأویلی نیاز دیده می‌شود، چون این بدون شک کفر است.

اما سخن این جاهل که کسی کافر نمی‌گردد مگر اینکه از والدین کافر، کافر زاده شده باشد، این دیگر سخن بی‌ارزش و نمایانگر این حقیقت است که گوینده آن دین اسلام را درک نکرده است. و این که ما خود را تکلیف دهیم علیه این شخص ردی بنویسیم این را ضیاع وقت و به هدر دادن سعی و تلاش ما در این راستا می‌دانیم، زیرا معنای سخنش این است که مسلمان هرگز کافر نمی‌گردد و این سخنی است که در گذشته عالم را بگذار که جاهلی نیز به آن لب‌نگشاده است. برای کشف بطلان این سخن آنچه از نصوص قرآن و سنت و اقوال علماء در باب احکام مرتد گذشت، کافی است. چون در این سخنان شفاء برای کسی است که چشمانش مبتلا به بیماری نابینایی نیست.

شبهه پنجم: عذر به جهل

مدافعان سربازان قانون می گویند: این سربازان جاهل اند و نیاز به کسی دارند که آنان را بیاموزاند، دعوت نماید و برای شان امور را روشن سازد. این ها نمیدانند که سرداران شان طاغوت ها اند و طاعت این طاغوت ها در قانون سازی عبادت و شرک است، پس موالات (دوستی) آنان با طاغوت و پاسداری شان از قانون کفر نیست.

در جواب این شبهه باید گفت که: در اهمیت و اولویت دهی دعوت این سربازان و کارمندان نظام های طاغوتی و کفری اصلاً اختلافی نیست، و این از بهترین اعمال است. ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت: ۳۳].

ترجمه: «چه کسی خوش سخن تر است از کسی که به (سوی) الله ﷻ دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از مسلمانانم».

اما هر شخصی که در عبادت با الله ﷻ قبل از دعوت شریکی می آورد و در اثنای آن وبعد از آن تا زمانیکه به توحید ملتزم نیست و به طاغوت کفر نه ورزیده است، مشرک است. و سخن از اهمیت دعوت اینها بسوی اسلام، حکم اینها را تغییر نمی دهد، و نه این ها را موحد می گرداند، و نه مسمای شرک را از این ها برمی دارد،

الله ﷻ می فرماید: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾
[التوبة: ۶].

ترجمه: «و اگر کسی از مشرکان از تو امان خواست، به او امان ده تا کلام الله را بشنود او را به ایمنگاهش برسان این از آن است که آنان گروهی ناآگاهند».

الله ﷻ اینها را قبل از اینکه کلام الله ﷻ را بشنوند مشرک می خواند در حالیکه آنان نمی دانند و جاهل اند. واینکه الله ﷻ رسول خویش ﷺ را مأمور به دعوت آنها می کند تا آنان را قرآن کریم بشنوند و بسوی اسلام دعوت نماید، این همه از وصف این ها به شرک نه قبل از دعوت ونه در اثنای آن ونه بعد از آن تا زمانیکه مشرک اند و به توحید ملتزم نیستند، تغیر نمی دهد. چون شرک اکبر در تضاد با توحید و عبارت از توجیه جزئی از عبادت ظاهری به غیر الله ﷻ است، این امری است که اصلا عامل آن به جهل معذور پنداشته نمی شود، زیرا الله ﷻ دلیل روشن وواضح را در ابواب گوناگون درین زمینه برپا داشته است، وعلماء نیز این دلایل را در ابواب مختلف چنین ذکر می نمایند:

اول- دلایل آشکار که دلالت بر وحدانیت الله ﷻ می کند:
دلایل آشکاری که دلالت بر ربوبیت الله ﷻ میکنند مانند اینکه او می آفریند، رزق می دهد، شکل می دهد وتدبیر امور را میکند.

واين دلایلی اند که بر وحدانیت الله ﷻ به آن استدلال می شود. پس کسی که چنین است بایست به تنهایی عبادت گردد، قانون بسازد، شرعا و عقلا جایز نیست که چیزی از عبادت به ماسواى او صرف و متوجه گردد، ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾ [الأعراف-۴۴].

ترجمه: «بدان که خلق و فرمانروایی خاصه اوست».

دوم: تعهدی که الله ﷻ از بنی آدم گرفت:

الله ﷻ بنی آدم را از ظهر پدرشان آدم علیه السلام مانند مورچه ها بیرون ساخت، در قرآن کریم میاید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿۷۲﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿۷۳﴾﴾ [سورة الأعراف].

ترجمه: «وهنگامی که رب تو از پشتهای بنی آدم، فرزندانشان را بر گرفت و آنان را بر خودشان گواه ساخت (و فرمود:): آیا من رب تان نیستم؟ گفتند: چرا نه (هستی). گواهی دادیم. که (مبادا) روز قیامت بگوئید، ما از این (حقیقت) بی خبر بودیم یا (مبادا) بگوئید: نیاکامن از پیش شرک آورده بودند و ما نسلی پس از آنان بودیم، آیا ما را به سزای آنچه بدکاران کردند، نابود می کنی». پس بعد از این تعهد که غیر از او پروردگاری نگیرند الله ﷻ آنان را به دعوی

غفلت، جهل و تقلید پدران در شرک ظاهر و آشکار معذور نمی‌داند.

سوم: الله ﷻ مردم را بر «فطرت» آفرید و آن را در قلب بندگان جابجا ساخت:

فطرت عبارت از این است که تنها کسی که خلق میکند و رزق میدهد شایسته عبادت، قانونگذاری و شریعت دهی است، چنانچه در حدیثی که شیخان (بخاری و مسلم رحمهما الله) آنرا روایت می‌کنند رسول الله ﷺ فرمودند: «هر نوپیدا بر فطرت تولد می‌شود پس والدین او را یهودی، نصرانی و یا مجوسی می‌گردانند». و در روایتی در صحیح مسلم آمده است «مشرک می‌گردانند». در حدیث قدسی که آن را نیز مسلم رحمه الله روایت می‌کند آمده است: «من بندگانم را یکتا پرست آفریدم پس شیطان‌ها به سراغشان آمدند و آنها را از دین‌شان منحرف ساختند، و آنچه را که من برای آنان حلال گردانیده بودم حرام گردانیدند».

چهارم: بخاطر تحقق این هدف بسا عظیم الله ﷻ پیامبران را فرستاد:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ۗ﴾

ترجمه: «ما در امتی رسولی را فرستادیم که الله عبادت نماید و از (عبادت) طاغوت بپرهیزد». [سورة النحل].

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ
بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۵].

ترجمه: «رسولانى مژده آور و بیم کننده تا براى مردم پس از (ارسال) رسولان، بر الله ﷻ حجتى از مردم نباشد».

پس كسى كه دعوت پيامبرى به او نرسيد حتما دعوت پيامبر ديگرى را شنیده است، زيرا همه آن ها، اگرچه شرايع شان متنوع اند اما دعوت شان بسوى تحقق وحدانيت الله ﷻ و از بين بردن شرک يكسان است، الله ﷻ مى فرمايد:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء-۱۵].

ترجمه: «وما تعذيب كنندگان نبوديم تا اينكه رسولى را بفرستيم».
الله ﷻ براى همه مردم پيامبرانش را فرستاد و سلسله اين رسالت را به محمد ﷺ خاتمه داد، و راه را براى او ﷺ روشن ساخت، و حجت را برپا داشت، و بعد از رسول الله ﷺ پيامبرى نيست.

پنجم: الله ﷻ كتابها را فرستاد:

اين كتابها همه بسوى اين هدف بسا بزرگ فرا مى خوانند. الله ﷻ اين كتابها را به كتابى كه نه محو مى شود و نه مى پوسد و نه از بين مى رود، خاتمه داد و حفاظت آنرا تا به روز قيامت بدوش گرفت. پس عظيم ترين و مهتمرين ابوابى را كه اين كتابها در بر گرفتند همانا قضيه يكتا پرستى و وحدانيت الله ﷻ است، الله ﷻ ميفرمايد:

﴿وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَن بَلَغَ﴾ [سورة الانعام].

ترجمه: «وبه من این قرآن وحی گردید تا شما را وهرکسی را که (این قرآن) رسید بیم دهم».

و ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ [البينة: ۱].

ترجمه: «کافران از میان اهل کتاب و مشرکان (از آیین خود ملزم) به جدایی نبوده (و نیستند) تا وقتی که برای آنان دلیل آشکار بیاید» و سپس برهان، حجت و دلیل را چنین معرفی کرد:

﴿رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً﴾ [البينة: ۲].

ترجمه: «فرستاده‌ای از سوی الله است، که صحیفه‌های پاک را می‌خواند».

پس کسی که این قرآن عظیم به وی رسید بدون شک که بر وی اقامه حجت و بیم دهی برپا گردید، به ویژه در روشن ترین ابواب دین که همه پیامبران بخاطر آن فرستاده شده اند.

اما اگر مراد از اقامه حجت این باشد که نزد هر انسانی رفته شود و برای او دعوت انفرادی صورت گیرد، این امریست که الله ﷻ آن را انکار می نماید، چنانچه در باره مشرکان می فرماید:

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾ كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا

مُنشَرَّةً ﴿٥٢﴾ [سورة المدثر].

ترجمه: «پس آنان را چه شده است که از پند رویگردانند گویی که آنان درازگوشان (خران) رم کرده‌اند که از شیری گریخته باشند بلکه هر کس از آنان می‌خواهد که (به او) صحیفه‌هایی گشوده داده شود».

وسیرت رسول الله ﷺ در دعوت نیز آشکار است، دسته‌هایی از مردم از پذیرفتن دعوت اسلام امتناع می‌ورزیدند مگر وی ﷺ سرداران این دسته‌ها را بسوی اسلام فرا می‌خواند نه آنکه فرد فرد را دعوت کند، بلکه رسول الله ﷺ سفیران و فرماندهان خود را به اینکه اقامهٔ حجت بر همه مردم فرض است به ویژه محارب‌ان (جنگجویان)، مکلف نمی‌ساخت.

علاوه بر این اقامهٔ حجت نزد علماء بعد از انتشار اسلام و نشر آن در اطراف واکتاف زمین بجز از اقامهٔ حجت در سرآغاز دعوت و اول اسلام و یا کسی که تازه به اسلام داخل گردیده است، می‌باشد. این طاغوت‌ها وانصارشان که نشانه‌های مشرکان قبلی را در سربچی از قرآن کریم که متضمن اهمال توحید است دنبال می‌نمایند، و از شنیدن قرآن مانند خران وحشی که از شیر فرار می‌کنند نفرت دارند، این‌ها همه مشرکان جاهل‌اند که از قرآن کریم و دلایل واضح و مستحکم آن رو گردانیده‌اند. سبب این اعراض و روگردانی عدم رسانیدن رسالت نیست، چنانچه سبب آن جهل، ناهمی، دیوانگی و خوردسالی یا مانند آن نیز نیست، بلکه اینها علاوه بر این، محارب (جنگجو) و امتناع‌کنندگان از تطبیق شریعت

اسلامی نیز اند. و هویدا است که اقامهٔ حجت بر محارب فرض نیست، از اینجا علماء در این باب میان جنگجویان در قتال دفع (جهاد برای دفاع از سرزمین اسلام) و قتال طلب (جهاد برای توسعهٔ رقعهٔ اسلام) فرق قایل اند. با این همه این عده از علمای سوء و اجیر از این عساکر، کارمندان و کسانی که علیه دین الله ﷺ و اولیای او تعالی می‌جنگند دفاع می‌نمایند، و می‌خواهند که باطل‌شان را پینه‌نمایند، و گمان می‌کنند که حجت بر آنها قایم نیست، و پیامد این گمان مناقض و معارض با این سخن الله ﷻ است که می‌فرماید:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾ [الأَنْعَام: ۱۴۹].

ترجمه: «بگو: دلیل رسا (و محکم) از آن الله است».

پدران مشرکان و جاهلان قبل از ارسال رسول الله ﷺ بیم داده نشده بودند مگر با وجود آنهم هنگامی که مردی از رسول الله ﷺ از حال پدر خود بعد از مرگ می‌پرسد، رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«پدرم و پدرت در جهنم است». الله ﷻ در مورد آن‌ها می‌فرماید:

﴿لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ [یس: ۶].

ترجمه: «تا قومی را بیم دهی که پدران‌شان بیم داده نشده‌اند پس آن‌ها غافل اند».

آنان در جهنم اند زیرا الله ﷻ حجت بالغه خود را بر اصل توحید و تحذیر از شرک اکبر و عبادت غیر الله به طرق گوناگون اقامه داشته است، و همه پیامبران را بخاطر این هدف فرستاده است.

و با اين همه برخى ها كه از دين به جز اسم آن و از نشانه هاى آن به جز رسم آن چيزى ديگرى را نمى دانند در باب شرك صريح، و روشن، و توحيدى كه بزرگترين حق الله ﷻ بر بندگان است و به همين هدف همه پيامبران فرستاده شدند و همه كتاب ها نازل گرديدند و حجت ها يكي پى ديگرى اقامه شد اين ها در اين باب، خواهان اقامه حجت مى كردند!! و شايد درين زمينه شبهاتى را بياورند، و به آياتى استدلال كنند، و آن را در غير موضع آن بگذارند، مانند اين سخن الله ﷻ كه مى فرمايد:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [سورة الاسراء].

ترجمه: «و ما تعذيب كنندگان نبوديم تا رسولى را بفرستيم».

و مى گويند كه تكفير در همه ابواب حتى در باب شرك اكبر بدون اقامه حجت، جايز نيست.

در آيت ذكر شده دليلى بر اين سخن فاسد شان نيست. الله ﷻ فرمود كه ما تكفير كنندگان نيستيم تا اينكه رسولى را بفرستيم بلكه گفت تعذيب كنندگان نيستيم، و مراد از تعذيب در اين آيت ريشه كنى دنبوى است مانند اين سخن الله ﷻ:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا﴾ [سورة القصص].

ترجمه: «و پروردگار تو هرگز نابود كننده شهرها نيست مگر آنكه در مركز آن (ديار) رسولى بفرستد كه آيات ما را بر آنان

بخواند و هرگز نابود کننده شهرها نیستیم مگر در حالی که مردمانش ستمکار باشند».

و یا اینکه مراد از عذاب، عذاب اخروی است. ﴿كَلِمَاتٍ لِّقِي فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ [سورة الملك].

ترجمه: «هر گاه گروهی در آن افکنده می‌شوند نگهبانانش از آنان می‌پرسند: آیا هشدار دهنده‌ای به سوی شما نیامد؟ گفتند چرانه، (بلکه آمده بود)».

از سوی دیگر کافر یا اینکه کافر معاند است مانند کسانی که الله ﷻ بر آنها خشمگین می‌باشد، حق را شناسد اما به آن کفر می‌ورزد، و یا اینکه کافر جاهل واعراض کننده و گمراه است، مانند گمراهانی که علمای شان از آنان حق را پوشانیده اند. و هر کافری کفرش از علم و انکار حق نیست، بلکه اکثر کفار جاهلان و گمراهان اند، و تقلید شان از سرداران، بزرگان و پدران شان آنان را به جهنم وارد می‌سازد، حالانکه آنان گمان می‌کردند که این ها آنان را بسوی کامیابی می‌برند!

و الله ﷻ دلایل خویش را بر شرک اکبر برپا داشته است، و جاهل در این باب معذور پنداشته نمی‌شود، زیرا جاهل او در این حال ناشی از اعراض و سرپیچی از دین و نیاموختن آنچه که بندگان بخاطر آن آفریده شده اند می‌باشد، نه جهلی که بر آن حجت اقامه نگردیده است.

در داستان زید بن عمرو بن نفیل رضی الله عنه مسلمانان را درس و عبرتی است. وی توحید را بدون اینکه رسولی در زمان او مبعوث گردد و قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله متحقق می‌سازد. وبا این همه زید بر ملت ابراهیم علیه السلام بود، به توحید راهیاب گردید، از طاغوت های قومش بیزاری جست، و از عبادت و نصرت آنها اجتناب کرد، و این برای وی کافی بود. رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داده است که زید به تنهای اش امتی است که در آخرت زنده گردانیده می‌شود، و رسول الله صلی الله علیه و آله وی را می‌دید که در سفره گوشت حیوان ذبح شده بر بت های مشرکان، برای وی پیشکش می‌گردید اما وی از خوردن آن ابا می‌ورزید و می‌گفت من چیزی را که بر بت‌های شما ذبح می‌گردد نمی‌خورم، و ذبایح قریش را به باد انتقاد می‌گرفت. وی می‌گفت: «گوسفند را الله صلی الله علیه و آله آفریده است و از آسمان برایش آب می‌فرستد و از زمین برایش می‌رویاند، سپس شما آن را به نام کس دیگری بجز الله صلی الله علیه و آله ذبح می‌کنید، و این همه را نادیده می‌گیرید، و بجز الله صلی الله علیه و آله کس دیگری را تعظیم می‌کنید» روایت از بخاری رحمه الله.

بیبید چگونه وحدانیت الله صلی الله علیه و آله در فطرت زرع شده است در حالیکه شرک بیماری خودساخته انسان است که بسوی آن منحرف میشود. این مردی است که پیامبری او را نیامده است اما با این همه وحدانیت را شناخت و آن را متحقق ساخت و نجات یافت. و در تفصیل شریعت و عباداتی که بجز حجت رسالت شناخته نمی

شوند در آن معذور پنداشته شد. چنانچه در روايت ابن اسحاق رحمه الله آمده است، كه زيد مى گفت: «بار الها اگر محبوبترين راه ها را بسويت مى شناختم تو را به آن عبادت مى كردم اما نميدانم، سپس بر كفش در زمين به سجده مى افتاد». اين شخص به ترك نماز، روزه و شرايع ديگر كه به جز توسط پيامبران شناسايى نمى گردد معذور پنداشته شد. و اهل زمانه اش كه والدين رسول الله ﷺ نيز از جمله آنها بودند معذور پنداشته نشدند چون وحدانيت را متحقق نساختند، و از شرک و كفر بيزازى نكردند، با اينكه بيم دهنده ويا پيامبرى بسوى آنان چنانچه الله ﷻ خبر داده است نيامده بود.

به اين معنا به خوبى دقت كنيد و بدانيد كه باب عذر به جهل كه علماء آن را به بحث گرفته اند برخى از متاخرين در زمان ما در آن داخل شده اند و به جز كسى كه همه ابعاد آن را دانسته است ديگران آن را به درستي نفهميده اند. وكسى كه نصى را مى گيرد و بر آن مسايل بزرگى را بناء مى نمايد در اصل از حقيقت به دور رفته و به هدف نرسيده است.

و بايد دانست كه كفر اين طاغوت ها و انصار آنان ناشى از جهل كه عبارت از عدم رسيدن حجت رسالت است نميباشد. پيامبر ﷺ كه بعد از وي پيامبرى نيست، مبعوث گرديد، و كتاب الله ﷻ كه بيم دهنده براى انسانان است محفوظ است. واين كتاب در نزد آنان وجود دارد، اما اكثر مردم زندگاني دنيا را بر آخرت پسنديدند. آنان

از حق و پیروی آن سرپیچی کردند، پس کفر شان کفر اعراض و سرپیچی است، نه کفری که ناشی از عدم رسیدن حجت رسالت است. و باید دانست کسانی که:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۲۱].

ترجمه: «احبار و رهبان شان را پروردگارانى بجز از الله ﷻ گرفتند»
 نمى دانستند که پیروی در شریعت و قانون سازی عبادت و شرک است، چنانچه در حدیث عدی بن حاتم رضی الله عنه که به مجموع سندهايش صحيح است آمده است، که آنان علمای شان را عبادت نکردند! نمى دانستند که پیروی در حلال ساختن، حرام ساختن و شریعت سازی عبادت است اما کافر شدند، چون این حق را بجز الله ﷻ به کس دیگری تفویض کردند، و از کسانی شدند که معبودانى بجز از پروردگار آسمان ها وزمین به خود گرفتند و به جهل معذور نشدند. و سبب اینهمه در منافی و تضاد واقع شدن با فطرتی بود که الله ﷻ بندگان را بر آن آفرید، پس کسی که آفرید. رزق داد، شکل بخشید و خلق کرد او حق دارد که شریعت سازد، امر و نهی نماید، و فیصله کند، نه کسی دیگری. و الله ﷻ همه پیامبران را فرستاد و کتابها را فرود آورد تا او تعالی به یگانگی عبادت گردد، و در حکم و شریعت سازی به تنهایی پیروی شود، و از عبادت غیر الله ﷻ اجتناب صورت گیرد. این مسئله در زمان ما روشتر است. این مامور، آن پولیس، آن قاضی و یا کارمند استخبارات گمان می کند

که مسلمان است و قرآن کریم را شب و روز تلاوت می کند که بر اقامه حجتش بیافزاید! اما با این همه از نصرت اسلام و قرآن کریم کنار می رود، و کسانی را که سعی می ورزند قرآن کریم را حاکم بگردانند و نصرت دهند، محاکمه می نماید، به زندان می افکند، علیه آنان جاسوسی می کند، و علیه کسی که بسوی وحدانیت الله و بی‌زاری از شرک دعوت می نماید می جنگد، و در مقابل، قانون شرکی طاغوت را حمایت می کند، آن قانونی که احکام شریعت را لغو نموده است، و از اولیای طاغوت که دشمنان اسلام اند پشتیبانی می نماید و همکار آن ها می گردد، و علیه اهل حق با آن ها همکاری می کند...

پس آیا تناقض این همه با دین الله بر کسی که گمان اسلام را می نماید، پوشیده است؟ آیا این از امور پوشیده است که گفته شود که بر این ها در این باب اقامه حجت نگردیده است؟ سوگند به الله که این قضیه، روشتر از آفتاب در هنگام استوای آن در نیمه روز است.

این جا دو گروه و دو دسته اند که به مخاصمت می پردازند: دسته شرک و دسته توحید. صف قانون وضعی و صف شریعت پاکیزه. این ها به اراده خود و اختیار کامل شان صف طاغوت را می گزینند یا اینکه این صف را دوست دارند، و یا زندگانی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند، و در جستجوی تنخواه و معاش تقاعد و... اند. در راه و صف طاغوت می جنگند و آن را نصرت می

بخشند، وبا کسی که با طاغوت دشمنی می کند یا از آن اجتناب می ورزد، می جنگند. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الظَّالِمِينَ﴾ [النساء: ۷۶].

ترجمه: «کسانی که ایمان آوردند در راه الله ﷻ می جنگند و کسانی کفر ورزیدند در راه طاغوت می جنگند». بنابر این این سربازان در روز قیامت هنگامی که پیروزی اهل توحید، وشکست و هلاکت اهل شرک را مشاهده می کنند می گویند:

﴿وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا ﴿٦٧﴾ رَبَّنَا آتِنَاهُمْ لِقَاتِنَا مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنُتُمْ لَعْنَا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾﴾ [سورة الاحزاب].

ترجمه: «و گویند: پروردگار ما، ما از سرداران و بزرگان ما فرمان بردیم، پس ما را از راه به در بردند (گمراه ساختند) رب ما، به آنان (سهمی) دو چندان از عذاب برسان و آنان را بسیار از رحمت خود دور بدار».

به این سخن شان تأمل کنید ﴿فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا﴾ ترجمه: «ما را از راه گمراه ساختند» آیا معذور پنداشته شدند؟ و الله ﷻ در مورد برخی زیادی از کفار می فرماید:

﴿يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١١٤﴾﴾ [سورة: الكهف].
ترجمه: «و خود گمان می برند که کار نیک می کنند».

﴿وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾﴾ [سورة: الاعراف].
ترجمه: «گمان می نمایند که هدایت شدگان اند».

﴿وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ عَظِيمٍ﴾ [سورة: المجادلة].

ترجمه: «وگمان می نمایند که برجیزی اند».

واین همه به آنان نفعی نمی رساند، زیرا آنها قضیه واضح و ظاهری را نقض کرده اند، قضیه یی را که الله ﷻ حجت خویش را بر آن اقامه داشته و بخاطر آن همه پیامبران را فرستاده است، و اگر اشتباه و انحراف اینها در امر پوشیده و پنهانی رخ میداد در حالیکه اصل اسلام را با خود می داشتند حال این ها این چنین نمی بود. و سخن در این باب به درازا می کشد و اهل علم در این باب به تفصیل نوشته اند و ما نیز کتابی را به عنوان «الفرق المبین بین العذر بالجهل والإعراض عن الدین» در این باب نوشته ایم اما با این تفصیل در این مقام بسنده می نماییم و این برای کسی که هدایت می خواهد، کافی است.

شبهه ششم: اجبار، رزق و مصلحت

شبهه افگنان میگویند برخی زیادی از سربازان و کارمندان طاغوت را نمی پسندند، بلکه به آن کفر می ورزند، و از قانون وضعی آن بیزاری می جویند، اما به سبب رزق، تنخواه و منافع بعد از تقاعد سربازی و کارمندی این نظام کفری را می نمایند. آنان میگویند که عده یی از این سربازان و کارمندان بیچاره و مجبور اند و راه دیگری وجود ندارد، و یا هم بعضی از آنان ادعا دارند که در وظیفه و ماموریت شان مصلحتی برای اسلام و خدمتی برای مسلمانان میباشد.

در جواب این شبهه باید گفت ایمان تنها اعتراف ظاهری به الله ﷻ و رسول او نیست، بلکه ایمان عبارت از اعتراف و پیروی از احکام آنان که مشتمل بر اعتقاد قلبی و زبانی و عمل بر جوارح و اندام میباشد است. در غیر آن اعتقاد باطنی در قلب به تنهایی خود نمایانگر ایمان شخص نیست.

پس انسان باید در ظاهر و باطن به طاغوت کفر ورزد، و بنا برین ما در شریعت مکلف به ظاهر هستیم و به بحث از غیب که در قلبها پنهان است و بجز الله ﷻ کسی آن را نمی داند مکلف نگردیده ایم. انسان منافق هنگامی که کفر و بغض با شریعت را در قلب خود پنهان می کند و ایمان به الله ﷻ و کفر به طاغوت و التزام به شعائر ظاهر اسلام را آشکار می سازد اگرچه این همه از خوف سلطان

اسلام باشد، ما مکلف هستیم که بر اساس ظاهر باوی معامله نماییم، و باطنش را به الله ﷻ بگذاریم. ظاهرا این چنین اشخاص در زمره مسلمانان پنداشته میشوند، خون و مال شان محفوظ می باشد، اما حساب شان در آخرت بر الله ﷻ است.

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [سورة: النساء]

ترجمه: «بی گمان که منافقان در پایتترین طبقه جهنم اند». واگر کفر را ظاهر سازند با آنان معامله کافر صورت می گیرد.

پس کسی که گمان می کند که در قلب به الله ﷻ ایمان آورده و به طاغوت کفر می ورزد مگر ظاهر او مخالف با این گمان میباشد، او از سربازان شرک و انصار طاغوت است که به تعداد لشکر طاغوت می افزاید، آن را نصرت می بخشد، و قانون وضعی را حمایت می کند. آن قانون طاغوتی را یاری میدهد که مسلمان مکلف به کفر ورزیدن به آن شده است، وی علیه مسلمان می جنگد، و از نظام پشتیبانی می کند. پس ما بر وی بنابر ظاهر حکم می نماییم ... وچنانچه در حدیث است، ما به شگافتن قلب ها وبحث امور پنهانی مکلف نگردیده ایم.

عمر بن خطاب رضی الله عنه چنانچه در صحیح بخاری رحمه الله آمده است می گوید: «مردم در زمان رسول الله ﷺ به وحی گرفته می شدند، پس کسی که خیری را برای ما ظاهر ساخت وی را امان می دهیم و نزدیک می سازیم، و با سریره و نهان او کاری نداریم، الله ﷻ نهان او را محاسبه می کند، و کسی که به ما شری را ظاهر ساخت وی را

امان نمی دهیم، و نه وی را راستگو می پنداریم، هر چند مدعی شود که نهان او زیبا است». همچنان در حدیث بخاری رحمه الله در داستان لشکری که می خواهد به کعبه یورش برد میاید که با وجود آنکه در لشکر عده یی مجبور اند مگر الله ﷻ آنان را همه در زمین فرو می برد ... پس این حدیث نشاندهنده این حقیقت است که در دنیا بر اساس ظاهر تعامل صورت میگیرد، و همین است که ام المومنین رضی الله عنها هنگامی که از رسول الله ﷺ درباره کسانی پرسید که به تعداد لشکر افزوده اند در حالیکه نیت جنگ علیه مومنان را ندارند، رسول الله ﷺ فرمودند: «همه هلاک می شوند و به نیت های شان حشر می گردند».

علمای پیشین هنگام صحبت از لشکر (یاسا) که قانون تاتاریها بود و اینکه در این لشکر کسانی وجود داشتند که نماز می خواندند و گمان می کردند که مجبور اند در اشاره به همین حدیث می نویسند: الله ﷻ لشکری را که می خواست حرمت ها را هتک کند - و این لشکر شامل مکره و غیر مکره است - همه را هلاک می سازد در حالیکه می تواند این ها را جدا سازد، و همه را به نیت های شان زنده بگرداند. پس بر مجاهدان مومن چگونه فرض است که میان مکره و غیر مکره در حالیکه نمیدانند تفکیک نمایند؟ همچنان معامله رسول الله ﷺ با عموی خویش عباس ﷺ نشاندهنده این حقیقت است. هنگامی که عباس ﷺ در صف کفار در غزوه بدر به اسارت گرفته شد ادعا کرد که وی مسلمان است، و در حالیکه نمی

خواست جبرا توسط کفار بیرون شده و جزء این لشکر گردیده است. رسول الله ﷺ به وی می فرماید: «سریره و پنهان تو را به الله ﷻ می گذاریم اما تو در ظاهر علیه ما بودی». این حدیث را امام احمد رحمه الله روایت می کند و در سند آن راوی می است که ذکر نگردیده است، و اصل واقعه در صحیح بخاری رحمه الله نیز ذکر شده است. در این واقعه می خوانیم که رسول الله ﷺ عموی خویش را مکلف ساخت تا مانند مشرکان دیگر خود را به فدیة آزاد سازد، و با وی همانند افراد صفی که در آن بیرون شده بود و به سیاهی لشکر آن افزوده بود معامله نمود، و همین معامله را ما با سربازان شرک و انصار قانون می نمایم.

باید پرسید که اگر رسول الله ﷺ و صحابه کرام چون عمر رضی الله عنه نتوانست در میان صف تفکیک کند و کسانی را که ایمان شان در دل های شان نهان بود جدا سازد، آیا ما توان چنین تفکیک را داریم؟ و چگونه؟ این صفی است که در جنگ علیه اهل اسلام بیرون شده است، و به سیاهی لشکر اهل شرک و کفر افزوده است، پس حکم کسی که در این لشکر باشد، و موالات و نصرت طاغوت را در دنیا ظاهر سازد، حکم طاغوت و لشکر آن است، و ما در احکام آخرت دخالتی نداریم. پس آیا آنچه که رسول الله ﷺ را در حالیکه متقی ترین، زاهدترین و خایف ترین ما از الله ﷻ بود در تکفیر و حکم بر مردم و سایر احکام کافی بود، ما را کافی نیست؟

اما از سوی دیگر دعوی اکراه و اجبار در اینجا مردود است:

علماء حدودی را برای اکراه ترسیم کرده اند که بر مدعیان اکراه و اجبار در هیچ حالتی صدق نمی کند. اکراه (مجبور ساختن) بر گناه کاملاً از اکراه بر کفر، شرک و نصرت دهی مشرکان و غیره متفاوت می باشد. اگر مسئله این سربازان و کارمندان را دقیقاً مورد مطالعه قرار دهیم در می یابیم که آنان در هیچ حالتی مکره و مجبور نمی باشند، بلکه اکثر شان به وظایف و اعمال شان افتخار می نمایند، و بر آن دست مزد و تنخواه و رتبه ها بدست می آورند ... پس این چه اکراهی است که برای صاحب آن مزد پرداخته می شود، و بر آن امتیازات می گیرد، سال ها شرک را نصرت می دهد، و گمان می کند که مکره است؟! اگر به بیچارگی و ناتوانی پناه ببرند مردمانی قبل از آنان نیز به این وسیله متوسل گردیدند، اما از آن ها پذیرفته نشد. آنان قومی بودند که در مکه اسلام آوردند اما از صف مشرکان جدا نشدند، و به صف مسلمانان نپیوستند، هنگامی که روز بدر فرا رسید مشرکان آنان را در پیشاپیش صفوف خود قرار دادند... متوجه شوید، آنان داوطلبانه بیرون نشدند، و نه به رغبت خود در لشکر داخل شدند، تا رتبه و تنخواه بدست بیاورند. در حالیکه سربازان کنونی طاغوت و مزدوران آنان این گونه نیستند، با این همه الله ﷻ در مورد آنان آیتی نازل می نماید و بیان می دارد

که آنان معذور، بیچاره و درمانده نیستند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ
الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِينَ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ﴾ [سورة النساء]

ترجمه: «کسانی را که ملائکه می‌میرانند، و اینها بر خود ستمگران
اند، (ملائکه) می‌گویند در کدام بودید؟». در کدام صف بودید: در
صف اسلام و مسلمانان یا در صف شرک، کفر؛ قانون وضعی
و قانون کفری؟ و جواب صریح و صحیح اینست که بگویند که در
صف مشرکان بودیم، اما هنگامی که شکست این صف را مشاهده
می‌کنند از جواب فرار می‌نمایند و به «استضعاف» بیچارگی
و ناتوانی پناه می‌برند، و گمان می‌کنند که این وسیله آنان را در
بیزاری از شرک و مشرکان نفعی میرساند.

پس می‌بینیم، که این‌ها سعی می‌کنند تا از صف طاغوت و
لشکر آن هنگامی که به شکست مواجه میشوند اعلان بیزاری کنند
و در این امر کوتاهی کردند و آن را اهمال داشتند، امری که این‌ها
را به هلاکت رسانید. اما آیا این وسیله که به آن پناه می‌برند در
حالی که در صف طاغوت مرده‌اند و از آن در دنیا جدا نشده
و بیزاری نجوئیده‌اند، به این‌ها نفعی می‌رساند؟ ببینید که چه
پاسخی میدهند:

﴿فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ﴾ [سورة النساء]

ترجمه: «در کدام بودید؟ گفتند ما مستضعفان در زمین بودیم».

اين دليل آنان است كه از لشكريان كفر در مسير تاريخ به ارث برده اند، و اينگونه ما را هميشه جواب مى دهند. هنگامى كه آنان را به اسلام و بيزارى از شرک فرا مى خوانيم:

﴿أَتَوَاصُوا بِهٖۤ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ﴾ [سورة الذاريات].

ترجمه: «آيا يگديگر را به اين سفارش داشتند بلکه اين ها قوم طاغى اند».

اين گونه مدافعان، از آنان به دفاع مى پردازند، و هنگامى كه حكم اين ها را در دين الله ﷻ و موقف شان را از اسلام بيان مى كنيم مى گويند:

﴿كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ﴾ [سورة النساء].

ترجمه: «مى گويند: ما در دنيا ناتوان و ستمديده بوديم».

تنخواه... خانه... نان... موتر... پس آيا اين دليل آنها پذيرفته مى شود؟ در پاسخ ملايکه به اين ها غور نماييد و از اين موقف بر حذر باشيد ﴿قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [سورة النساء].

ترجمه: «(ملايکه) گفتند آيا زمين الله ﷻ فراخ نبود تا در آن هجرت كنيد؟ اين گروه جاىگاهشان جهنم است و بد جاى است».

آيا دروازه هاى رزق خيلى وسيع و پهن نبود تا از اين صف شرک هجرت مى كرديد؟ چى كسى مورچه، زنبور، پرنندگان و ساير چارپايان و مشركان و كافران را روزى مى دهد؟ آيا كسى كه اين مخلوقات را روزى مى دهد از اينكه متقيان و نيكوکاران را كه خود

را از صف شرک پاکیزه ساختند، و از آن جدا شدند، و اسلام و اهل آن را نصرت داده اند، از رزق دهی آنان عاجز است؟ الله ﷻ از آنچه که این ها وی را وصف میدارند خیلی برتر است. به این وعید و تهدید الله ﷻ دقت کنید:

﴿فَأُولَٰئِكَ مَأْوَهُم جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾﴾ [سورة النساء].

ترجمه: «این گروه جایگاهشان جهنم است و بد جایی است». در حالیکه آیات در حق کسانی نازل شده اند که داوطلبانه و به اختیار خود به لشکر کفر نیوسته بودند، بلکه در همان نخست در هجرت کوتاهی کردند، و هنگامی که امر به شدت گرایید در صف دشمنان اسلام سقوط کردند. سپس الله ﷻ می فرماید:

﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾ فَأُولَٰئِكَ عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا ﴿٩٩﴾﴾ [سورة النساء].

ترجمه: «مگر آن مستضعفان از مردان و زنان و کودکانی که چاره‌ای ندارند و راهی نمی‌یابند اینان را باشد که الله ﷻ ببخشد. و الله ﷻ بخشاینده آمرزگار است».

الله ﷻ به جز کسانی که توان هجرت را بسوی الله ﷻ ندارند دیگران را به عذر استضعاف و بیچارگی معذور نمی‌داند، ناتوان و بیچاره کسی است که زخمی باشد، توانایی نداشته باشد، در قید، زنجیر و یا اسارت واقع باشد، و یا مانند زن، کودک یا مرد سالخورده و یا انسان ناتوانی باشد که راه هجرت را در نمی‌یابد تا

بسوی صف مسلمانان بشتابد. سپس ﷺ بسوی هجرت و فرار از صف شرک ترغیب می نماید و اهل هجرت را به رزق خیلی زیاد و فراخی وعده می دهد چون کسی که چیزی را بخاطر ﷺ ترک می کند ﷺ به وی چیز بهتری از آن ارزانی می کند تا همه حجت های واهی و سست قوم باطل را نابود سازد، ﴿وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً﴾ [سورة النساء]. ترجمه: «و هر کس در راه ﷺ هجرت کند، در زمین جایگاه بسیار و گشایشی (در زندگی) یابد».

و در جای دیگری در هنگام دعوت مومنان به بیزاری از شرک و اهل آن می فرماید: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [سورة التوبة]. ترجمه: «و اگر از تنگدستی میترسید، ﷻ اگر بخواهد شما را از فضل خویش، بی نیاز می گرداند. بی گمان ﷻ دانای باحکمت است».

و یک عده ئی دیگری واقع منحرف شان را به حجت مصلحت پینه می نمایند و گمان می کنند که این ها دین را به این وظایف گنده شان خدمت می نمایند، در حالیکه اکثر آنان خدمت جیب ها، شکم ها و پول هایشان را می کنند.

ﷻ سفیان ثوری را رحمت کند، روزی برخی از دوستان خود را وصیت می نمود و آنان را از تملق شاهان و ورود بر آن ها بر حذر می داشت با اینکه شاهان آن زمان به شرع ﷻ حکم می

کردند اما برخی از معاصی را ظاهر می‌ساختند، مگر شاهان کفر و شرک امروزی را چه حکمی خواهد بود؟ سفیان رحمه الله می‌فرماید: «از نزدیکی به امراء برحذر باش، و با آن‌ها در هیچ امری مخالطه مکن. و برحذر باش که فریب داده شوی و به تو گفته شود که به امراء نزدیک شو تا شفاعتی نمایی، و یا از مظلومی دفاع کنی، و یا از انسانی ستمی را دور نمایی، این خدعه و فریب ابلیس است، که علمای فاجر، این را ذریعه وزینه گردانیده اند.»

آری... این خدعه و فریب ابلیس است که آن را امروز مصلحت دعوت می‌نامند، مصلحتی که به آن توحید را که بزرگترین مصلحت در وجود است ویران می‌کنند و حق را به باطل می‌پوشانند. سید قطب رحمه الله راست گفت هنگامی که مصلحت را چنین وصف نمود که مصلحت دعوت، لغزشگاه خیلی زیادی از دعوتگران گردیده است، و به بتی مبدل شده است که به جز الله ﷻ عبادت می‌گردد.

مردی از اهل سنت می‌شنود که دسته‌ای از رهزنان بر ارتکاب کبایر، راهزنی، فواحش و منکرات جمع شده‌اند، شیخ می‌خواهد که این رهزنان را رهنمایی کند، اما گمان می‌کند که موفق نمی‌شود، محفل سماع و موسیقی را برای آنها آماده می‌کند که در آن موسیقی به دف نواخته می‌شود و برخی از آنان راهیاب می‌گردند، و کسانی که از کبایر دست نمی‌کشیدند چنان شدند که از شبهات

و صغایر نیز پرهیز می کردند، آیا این روش شیخ جایز و مشروع است؟!.

اگرچه نتیجه این دعوت در ظاهر خوبست اما در نزد اهل اسلام هدف، مبرر وسیله نمی باشد، و نجاست همیشه نجاست است و ادرار به ادرار پاک نمی گردد. هدف دعوت‌گر خیلی عالی و پاکیزه است، و وسایلی که به این هدف انسان دعوت‌گر را می رساند، بایست که مانند هدف پاکیزه باشند. علمای پیشین روش این شیخ را شرعا حلاجی می نمایند و می نویسند: «این روش مبتدعی در دین است که باید به (توسل) روش رسول ﷺ از این روشهای شیطانی استغناء گردد».

وهویدا است که بزرگترین مصلحت در وجود توحید است، و بزرگترین مفسده در وجود شرک است، و هر مصلحتی که با مصلحت توحید متعارض واقع می گردد آن مصلحت مردود است، و هر مفسده در مقابل مفسده شرک، پوشیده است. و برای هیچ کسی جایز نیست که عظمت توحید و خطر شرک را بداند و سپس به حجت مصلحت مزعوم و یا اینکه مفاسدی را دفع می کند به کلنگی از کلنگ های ویرانی توحید و به نگاهی از نگاهی شرک و کفر مبدل شود و دین خویش را گوسفند قربانی بگرداند، و در آستانه های مصلحت ها و دنیای دیگران ذبح نماید و سخن در این باب به دارازا می کشد، و جایگاهش کتاب مفصلی است اما عقلمند را اشاره کافیست.

خاتمه

و در اخیر، عده زیادی که حقیقت اسلام را درک نکرده اند می گویند که شما از تکفیر این سربازان، کارمندان استخبارات و سایر انصار طاغوت چه فایده یی بدست میاورید؟

در جواب شان می گویم:

اولاً مادامیکه این حکم **الله ﷻ** است پس این مهم نیست که حکمت آن را بدانیم و اثر مترتب بر آن را درک کنیم. مهم اینست که بندگان **الله ﷻ** احکام دین را بدانند و به آن کاملاً تسلیم گردند.

ثانیاً فواید تکفیر این ها بیشتر از آن است که شمار گردد، و اگر در این فواید به جز تحقق وحدانیت **الله ﷻ** و پیروی ملت ابراهیم علیه السلام که متضمن بیزاری از شرک و مشرکان است چیزی دیگری نباشد، کافی خواهد بود. ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي

إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ ۗ﴾ [سورة الممتحنة].

ترجمه: «به راستی که برایتان در ابراهیم و آنان که با او همراه بودند، سرمشقی نیکوست - چون به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای **الله ﷻ** عبادت می کنید بیزاریم. به شما ناباور شده ایم،

و بین ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه پدید آمده است تا اینکه تنها به الله ایمان آورید».

الله ﷻ ما را به اقتداء و پیروی از این قدوه حسنه و این ملت عظیم فرا می خواند که مهمترین ارکان آن بیزاری از شرک، و مشرکان و کفر ورزیدن به آن، و دشمنی با آنها است، پس کسی که کافر را از مسلمان تفکیک نمی تواند چگونه میتواند این هدف را متحقق سازد؟! الله ﷻ می فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٣﴾ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ ﴿٤﴾ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿٦﴾﴾

ترجمه: « بگو ای کافران آنچه را شما می پرستید نمی پرستم و نه شما آنچه را که (من) می پرستم، می پرستید و نه من آنچه را شما پرستیدید می پرستم و نه شما آنچه را (من) می پرستم می پرستید شما را دین خود، و مرا دین من». [سورة الكافرون].

واز فواید بزرگ تکفیر این ها تفکیک جدا سازی خبیث از پاکیزه و واضح ساختن راه جنایتکاران است:

﴿وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلَ الْمُجْرِمِينَ﴾ [سورة الانعام].
ترجمه: « و آیات را اینطور به روشنی بیان می کنیم تا راه مجرمان روشن شود».

پس کسی که کفر را از ایمان و کافر را از مسلمان تفکیک کرده نمیتواند چگونه می تواند که راه جنایتکاران و مجرمان را شناسایی

کند؟ و چگونه می‌تواند که راه مومنان را از راه مجرمان تفکیک نماید تا راه مومنان را ببیند و از راه مجرمان پرهیز کند. و چگونه الحب فی الله (دوستی در راه الله ﷻ) را با مسلمانان و بغض فی الله (ودشمنی در راه الله ﷻ) را با کفار، که از مستحکمترین دستاویزات اسلام است متحقق سازد؟ دستاویزی که در ترک آن، هلاکت بزرگ و فساد بسا فراخی نهفته است. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ [سورة الانفال].

ترجمه: «و آنان که کفر ورزیدند، کارسازان همدیگرند. اگر (ای مؤمنان) این (کار) را انجام ندهید در این سرزمین فتنه و فساد بزرگ برپا می‌گردد».

و این موالات (دوستی) و این معادات (دشمنی) به متحقق ساختن نشانه‌ها و لوازم آن به شکل عملی ظاهر می‌گردد، و کسی که در میان صف‌ها نمی‌تواند تفکیک نماید چگونه این موالات و معادات را متحقق می‌سازد؟ و حالانی که ما در آن زندگی می‌کنیم بزرگترین شاهد بر این است.

کسی که این امر را اهمال کرده و آن را به دیده حقارت می‌نگرد، می‌یابی نمی‌داند که کی را دوست داشته باشد؟ و کی را بد ببرد؟ با کی موالات و با کی معادات کند؟ دیده میشود که این انسان در تعامل خود دچار اضطراب می‌گردد، بلکه با مسلمانان

ومجرمان يكسان معامله مى كند، در حاليكه الله ﷻ چنين افراد را نكوهش مى نمايد: ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ﴾ (۳۵) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۳۶﴾ [سورة القلم]

ترجمه: «آيا مسلمانان را مانند گناهكاران قرار مى دهيم؟ شما را چه شده است، چگونه حكم مى كنيد»، ودر جاى ديگرى مى فرمايد:

﴿أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ (۳۸) [سورة ص].

ترجمه: «آيا پرهيزگاران را مانند بدكاران قرار مى دهيم». و همچنين الله ﷻ بر اين امر احكامى را در عصمت خون، و ميراث، و لاء، نكاح، طعام، و ذبيح و معامله با مردم مانند سلام دادن، مودت و ساير حقوقى كه بر مسلمان فرض است يا حقوق ويزه را كه متعلق كافرين است مرتب ساخته است. و بنا بر اين تفاوت آشكارى را ميان راه مسلمانان و چگونگى تعامل آنان با كفار و مشركان، و راه كافرين را كه اصلا به اين امر اهميتى قايل نيستند و يكسره آن را گذاشته اند بلكه اهل اسلام را درين زمينه سرزنش مى كنند، مى يابى. كسانى هم اند كه مسلمانان را تكفير مى نمايند، اوراق نزد آنان خلط گرديده است، از مسلمان بيزارى ورزيدند و با او بغض نموده و دشمنى كردند و زبان هاى شان را در طعن و لعن به او و دعوت او، دراز ساختند. در حاليكه دشمنان الله ﷻ از آنان بجز مودت و تملق چيزى ديگرى را نمى يابند.

این‌ها از این وصف ملایکه که رسول الله ﷺ را می‌ستایند (محمد جداکننده میان مردم است) که روایت بخاری رحمه الله است، و در روایتی (میان مردم جدایی می‌افکند) یا غافل‌اند یا اینکه تغافل می‌نمایند، و خود را فریب می‌دهند. این‌ها از راه قرآن کریم سرپیچی می‌نمایند، راهی که میان اهل شرک و اهل ایمان جدایی افکند.

از فواید تکفیر این‌ها شناخت راه سالم دعوت نیز است، چنانچه انسان باید آن را در تعامل با کسانی که در میان شان زندگی می‌کند پیماید. زیرا اگر مسلمان باشند از اینکه کافر باشند فرق دارند، و اگر مشرک و بت پرست باشند از اینکه مشرک کتابی باشند فرق دارند، و اگر مرتد باشند از اینکه کافر اصلی باشند فرق دارند.

و هنگامی که رسول الله ﷺ معاذ را به یمن می‌فرستاد چنانچه در حدیث مروی در صحیحین است می‌فرماید: «تو به نزد قومی از اهل کتاب می‌روی پس نخستین چیزی که آن‌ها را به سوی آن فرا می‌خوانی شهادت لا اله الا الله است، و در روایتی آمده است. اینکه الله را به یگانگی عبادت نمایند، اگر پذیرفتند پس آن‌ها را آگاه ساز که الله پنج نماز را در روز و شب بر آنها فرض گردانیده است...». ببینید که چگونه معاذ را از حال و حکم شان آگاه می‌سازد، و سپس روش دعوت و تعامل با آنان را بنابر شناخت شان بناء می‌کند (و این روش را به وی می‌آموزاند). و فواید دیگری نیز وجود دارد که این کتاب گنجایش حصر آن را ندارد.

و در اخیر:

پس این جاهلان و افتراء کنندگان از الله ﷻ بترسند، کسانی که ما را به تکفیر همه مردم متهم می نمایند آنچه را که ما می گوئیم نمی شنوند، و آنچه را می نویسیم نمی خوانند. بی گمان که این ها بر پروردگاری که هیچ چیزی از وی پوشیده نیست عرضه می گردند، و سخنان شان در کتابی ثبت شده است، کتابی که نه کوچکی و نه بزرگی از آن فوت می گردد و همه را درج کرده است.

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيٍ مَا أَكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا وَإِنَّمَا مُبِينًا﴾ [سورة الاحزاب].

ترجمه: «و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی هیچ گناهی که مرتکب شده باشند، می آزارند، به راستی (بار) بهتان و گناهی آشکار را بر دوش کشیده‌اند».

رسول الله ﷺ می فرماید: «کسی که درباره مومنی آنچه را بگوید که در وی نیست الله ﷻ وی را در ردغه خبال (خونابه ها و چرک های زخمهای جهنمی ها) جا می دهد تا اینکه خارج کننده را بیاورد که وی را از چیزی که گفته است بیرون کند». روایت از ابو داود و طبرانی و دیگران رحمهم الله.

ما به صراحت اعلان می داریم که ما مسلمانی را به گناه غیر مکفری که آن را حلال گوید تکفیر نمی کنیم، و نه مردم را به عموم (همه را) تکفیر می نمایم، چنانچه دشمنان ما از طاغوت ها، و

خصوم ما از گروه هاى مرجئه ما را متهم مى نمايند. ما كسى را تكفير مى كنيم كه اسلام را ويران مى كند، ويا در ويرانى آن همكارى مى نمايد، ويا به چيزى از شكنده هاى اسلام آغشته مى گردد، ويا با اهل آن دشمنى مى نمايد، تا دشمنان شان را از اهل شرک و كفر يارى دهد، واز آن ها عليه اهل اسلام پشتيبانى نمايد. و ميدانيم كه كفر را شروط و موانعى است، و ما حكم تكفير را به موجوديت شرطها و از بين رفتن موانع آن مى نمايم، و مى دانيم كه از انسان گاهى سخن كفر ويا عمل كفر صادر مى گردد اما بخاطر موجوديت مانعى از موانع كفر اين انسان كافر نمى گردد.

ما در اين اوراق و ساير كتاب هاى خود در كفر دشمنان اسلام و سربازان شرک كسانى كه از دين بيرون شدند و عليه اهل دين جنگيدند و قانون شركى و وضعى را حامى گرديدند، صحبت مى كنيم. كفر اينها نزد ما، البته با دلايل شرعى، مانند آفتاب هنگام ظهر روشن و واضح است.

به خصوم خود مى گوييم از الله ﷻ بترسيد:

﴿وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

ترجمه: «و حق را به باطل نپوشانيد و حق را كتمان نماييد و در

حاليكه مى دانيد» [سورة البقرة].

ميان ما و شما كتاب الله ﷻ و سنت رسول او ﷺ است، غير از اين

فيصله كنده يى را نمى پذيريم. از قرآن و سنت دليل و برهاني

بياوريد تا آنچه را كه گفتيم نقض كند، و إن شاء الله از كسانى ما را مى يابيد كه به اين دليل شادمانى كنيم.

و از اولين كسانى باشيم كه به آن رجوع كنيم:

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [سورة البقرة]

ترجمه: «بگو برهان تان را بياوريد اگر صادق هستيد».

اما ياهه گويى ها و سفسطه سرايى هاى ميان تهى و تهمت هاى باطلى كه عارى از دليل و برهان شرعى باشند، و بر كتاب و سنت مبتنى نباشد، اين همه مردود بر گوينده اش است. وكسى كه دليل شرعى را نمى پذيرد و به آن منقاد نمى گردد در وى خيرى نيست، و با او كوتاهى سخن و درازى آن نفعى نمى رساند.

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ [سورة الجاثية].

ترجمه: «پس بعد از (پند) الله و آيات او به چه سخنى ايمان مى آورند».

وصلى الله وسلّم على نبينا محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين

از متن کتاب

این کتاب شامل شبهاتی است که همیشه می شنیدیم که توسط عده زیادی از مدافعان سربازان طاغوت ها و معتقدین قانون زمزمه می گردد، تا اینکه سربازان شرك؛ آنانیکه از دین بجز نام آن چیز دیگری را نمیدانند با استفاده از این شبهات به مناقشه مسلمانان پرداختند، و با آنها جدال کردند، تا بدینوسیله بتوانند شرك و باطل خویش و یاری دادن طاغوت را مشروع جلوه دهند، در حالیکه الله عزوجل به نخستین چیزی که انسان را امر و نهی نموده است همانا اجتناب از (عبادت) طاغوت و کفر ورزیدن به آن است،

(وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) [النحل: ۳۶]

ترجمه: مادر هر امتی رسولی را فرستادیم که الله عزوجل را عبادت کنید و از (عبادت) طاغوت اجتناب نمایید .

(يُرِيدُونَ أَنِ يَتَّبِعُوا آلِي طَّاغُوتٍ وَقَدْ كَفَرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ) [النساء: ۶۰]

ترجمه: می خواهند که به طاغوت فیصله نمایند در حالیکه امر کرده شدند که به آن کفر ورزند.